

ترجمہ روان و غنی شدہ آیات الفیہ

ابن مالک و نمودار نکات



تہیہ و تدوین: گروه طلبگی تا اجتهاد

نسخہ پیش نویس- ویراست دوم

سال تحصیلی ۹۴-۹۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آنچه مشاهده خواهید کرد عبارت است از ترجمه روان ابیات الفیه ابن مالک (محدوده نیمسال دوم نحو مدارس علمیه حوزوی) به همراه نمودار نکات افزوده شرح سیوطی بر الفیه.

برجستگی های متن حاضر:

- ۱) ترجمه^۱ روان کامل و غنی شده اشعار الفیه ابن مالک - غنی سازی به معنای اضافه کردن توضیحات لازم در کروش است (توضیحات برگرفته از شرح سیوطی)
- ۲) کار بر روی لغات دشوار موجود در اشعار و ارائه در پاورقی به صورت مجزا
- ۳) ارائه تجزیه و ترکیب های دشوار اشعار الفیه ابن مالک
- ۴) عدم اعراب گذاری بر روی متن اشعار ابن مالک و انتقال اعراب اشعار در پاورقی^۲
- ۵) صفحه آرای چشم نواز و تسهیل کننده امر یادگیری
- ۶) ارائه تمام مطالب بیان شده توسط شارح (سیوطی) در نمودارهایی دقیق و با طراحی هنری، بسیار آسان فهم و لذت بخش
- ۷) جدا کردن نقل قول ها و الفاظ علم آمده در متن با پراکنش دوتایی برای آسان تر شدن فهم و عدم اشتباه میان کاربرد افعال و حروف به صورت فعل و حرف با کاربرد آنها در متن با اراده اسمیت آنها به عنوان اسم علم
- ۸) افزودن علائم سجاوندی به متن اشعار برای خوانش راحت تر

این مطلب در «گروه طلبگی تا اجتهاد» و با حمایت های «مدرسه علمیه معصومیه قم» تولید شده و به صورت کاملا رایگان در اختیار شما دوستان خوب طلبگی تا اجتهادی قرار گرفته است.

منابع استفاده شده:

۱. کتاب البهجة المرضية (شرح الفیه ابن مالک) نوشته جلال الدین سیوطی
۲. برخی کتب شرح نموداری و ترجمه این کتاب
۳. نکات برخی اساتید مدرسه علمیه معصومیه
۴. فرهنگ لغت المعجم الوسيط، المنجد و نرم افزار قاموس النور
۵. نرم افزار قواعد ادبیات عرب مؤسسه نور

^۱ بعضا دیده می شود که برخی از اساتید با شروح و ترجمه ها و نمودارهای تولید شده از دروس حوزوی مخالف هستند در حالی که یقینا طلاب کوشا هیچگاه به این مطالب قانع نیستند و خود مجتهدانه با آنها برخورد نموده و به وزن کثی و اعتبار سنجی این مطالب با واقعیتها و قواعد متقن و مستحکم آموخته از اساتید گرامی می پردازند و طلبه هایی هم که به هر دلیل از فرایند یادگیری اجتهادی محروم شده اند با کمک این نمودارها بیشتر و بهتر از مطالب بهره مند شده و آسانتر عملیات خاطر سپاری مطالب را انجام می دهند. ^۲ اشعار اعراب گذاری شده باعث جلوگیری از پویایی و ورزیدگی ذهن خواننده در تشخیص و تولید خودکار اعراب خواهد شد، در عین این که متن اشعار اعراب گذاری نشده است اما هر جایی که شما اعراب را متوجه نشوید میتوانید به پاورقی رجوع کرده و اعراب صحیح را مشاهده کنید اما توصیه ما این است که در درجه اول حتما سعی کنید خودتان شعر را به صورت صحیح بخوانید.



فهرست مطالب

- ۲..... برجستگی های متن حاضر:
- ۶..... کان و اخواتش
- ۶..... عمل کان و اخوات
- ۸..... پیشی گرفتن خبر افعال ناقصه
- ۹..... ناقصه و تامّه
- ۱۰..... وقوع معمول خبر پس از عامل
- ۱۱..... خصائص «کان»
- ۱۱..... زیادت کان
- ۱۲..... حذف کان با معمول
- ۱۲..... حذف نون از مضارع کان
- ۱۳..... حروف شبیه به لیس
- ۱۳..... اعمال «ما»
- ۱۴..... معطوف به خبر «ما»
- ۱۵..... دخول باء زائده بر سر خبر
- ۱۶..... «لا، لات، إن»
- ۱۸..... أفعال مقاربه
- ۱۸..... عمل افعال مقاربه
- ۲۰..... تصرفات افعال مقاربه
- ۲۱..... سه حکم خاص برای «عسی، اخلوق، اوشک»
- ۲۲..... انّ و اخواتها



- ۲۲ وجوه شباهت به افعال
- ۲۳ معانی این حروف
- ۲۴ تقدیم خبر این حروف بر اسم آنها
- ۲۵ موارد وجوب فتح «أَنَّ»
- ۲۶ موارد وجوب کسر «إِنَّ»
- ۲۷ موارد جواز کسر یا فتح «انَّ»
- ۲۸ لام مزحلقة بعد از «إِنَّ»
- ۲۹ اهمال یا عمل «إِنَّمَا، أُنَّمَا»
- ۳۰ عطف بر منصوب «إِنَّ» و اخوات
- ۳۱ أَنْ مخففة از مثقله
- ۳۲ كَأَنَّ مخففة از مثقله (و سایر حروف)
- ۳۴ «لا» نفی جنس
- ۳۴ حالات اسم «لا»
- ۳۵ حکم اسم «لا» مکرر (مسأله «لا حول و لا قوة الا بالله»)
- ۳۶ توابع اسم «لا»
- ۳۸ عمل یا اهمال «همزة استفهام + لا»
- ۳۸ حذف خبر «لا»
- ۳۹ ظن و اخواتها
- ۴۱ الغاء و تعليق افعال قلوب
- ۴۴ افعال یک مفعولی شبيه به افعال قلوب
- ۴۵ عدم جواز حذف دو مفعول یا یک مفعول فعل قلبی

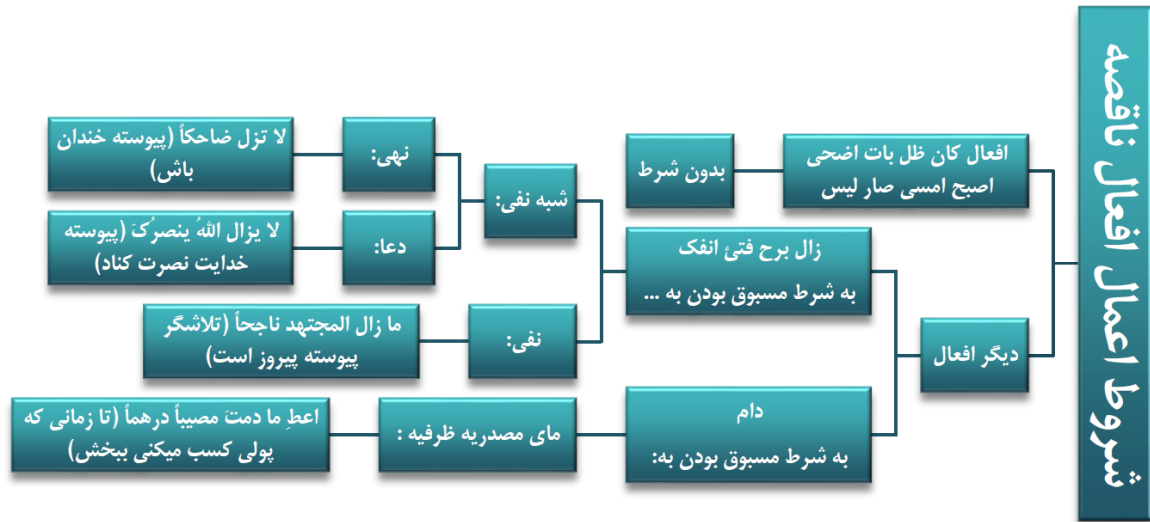
ترجمه روان ابیات الفیه ابن مالک ۵

- ۴۵ «تقول» به معنای «تظن»
- ۴۷ «أعلم و أرى» و انواع آنها
- ۴۹ هذا باب الفاعل و فيه المفعول به
- ۵۱ تعريف فاعل
- ۵۱ رتبه فاعل
- ۵۱ حکم تطابق فعل و فاعل
- ۵۲ حذف فعل و ابقاء فاعل
- ۵۳ الحاق تاء تأنيث به فعل
- ۵۵ اصل در اتصال و انفصال فاعل و مفعول به
- ۵۵ احکام تقدیم و تأخیر فاعل و مفعول
- ۵۷ هذا باب النائب عن الفاعل إذا حذف
- ۵۸ طريقه ساخت فعل مجهول(صرف)
- ۶۲ الفاظ با یا بدون قابلیت نائب فاعل شدن
- ۶۳ تقابل مفعول به و غیر آن در نائب فاعل شدن
- ۶۴ نیابت مفعول دوم باب «کسی» از فاعل
- ۶۵ نیابت مفعول دوم «ظن، أرى» سه مفعولی



کان و اخواتش

عمل کان و اخوات



۱: ترفع کان المبتدا اسما و الخبر تنصبه ک «کان سیدا عمر»^۱

«کان» مبتدا را مرفوع می سازد در حالی که آن مبتدا اسم است برای آن کان، و خبر را منصوب می سازد [در حالی که آن خبر، خبر است برای آن کان] مانند: عمر آقا بود.

۲: ککان ظلّ بات اضحی اصبحا أمسی و صار لیس زال برحا

ظلّ، بات، اضحی، اصبح و امسی، همانند کان هستند و همچنین صار، لیس، زال و برح ...

۳: فتی و انفک و هذی الأربعة لشبه نفی أو لنفی متبعة^۲

... فتی و انفک نیز همانند کان هستند و این چهارتای اخیر (زال، برح، فتی و انفک) برای شبه نفی یا نفی از پی درآورده شده هستند. (از پی نفی یا شبه نفی می آیند).

۴: و مثل کان دام مسبوفا ب «ما» ک «أعط ما دمت مصیبا درهما»^۳

^۱ شاید تلمیح به جریان لغو منع کتابت حدیث باشد.

^۲ ترفع کان المبتدا اسما و الخبر تنصبه ککان سیدا عمر

^۳ فتی و انفک و هذی الأربعة لشبه نفی أو لنفی متبعة

^۴ و مثل کان دام مسبوفا ب «ما» ک «أعط ما دمت مصیبا درهما»

۷ ترجمه روان ابیات الفیه ابن مالک

و «دام»، همانند کان است در حالی که قبل از آن «ما» آمده باشد. مانند: «أعطيت ما دُمت مُصيباً^۲ درهما»: هنگامی که یا مادامیکه دست یابنده بودی درهمی را، عطا و بخشش کن.

۵: و غیر ماض مثله قد عملاً

إن کان غیر الماضی منه استعمالاً^۳

[أفعال ناقصه ای که] غیر ماضی باشند قطعاً همانند ماضی عمل می کنند، البته اگر از این افعال، غیر از زمان ماضی، استعمال شده باشد.^۴

۱ اعط دو مفعولی است و هم میتوان گفت که درهماً یکی از دو مفعولش است و یک مفعولش حذف شده است و هم میتوان گفت که درهماً مفعول مصیب است و دو مفعول اعط حذف شده است.

۲ مصیب: اصاب الشیء: آذره: به آن چیز دست یافت یا رسید. مصیب اسم فاعل است به معنای دست یابنده و درهماً مفعول آن است.

۳ و غیر ماض مثله قد عملاً

إن کان غیر الماضی منه استعمالاً

۴ مثل: حال از فاعل عمل است و به علت منصرف بودن عمل، بر آن مقدم شده است. توجه کنید که ابن مالک و سیوطی معتقدند که ذوالحال نمی تواند مبتدا باشد و می گویند که بلکه ذوالحال هو مستتر در عمل است که به غیر ماض برمی گردد و نمی توان گفت که حال از غیر ماض است.



پیشی گرفتن خبر افعال ناقصه



۶: و فی جمیعها توسط الخبر

أجز و کلّ ۱ سبقة دام حظر ۲

و در جمیع این افعال توسط خبر (قرار گرفتن خبر میان فعل و اسمش) جایز کن و کلّ [نحات] از پیش افتادن خبر از دام منع کرده اند.

۷: كذاك سبق خبر ۳ ما النافية

فجئ بها متلوّة ۴ لا تالية ۵

همچنین پیش افتادن خبر مای نافیہ منع شده است پس ما نافیہ را بیاور در حالی که خبر از پی آن درآمده است نه در حالی که بعد از خبر قرار گرفته است.

۸: و منع سبق خبر ۶ لیس اصطفی ۷

و ذو تمام ما برفع یکتفی ۸

و منع سبقت گرفتن خبر بر لیس، اختیار شده است ...

ناقصه و تامه

و منع سبق خبر لیس اصطفی

و ذو تمام ما برفع یکتفی

... و تامه [این افعال] آن فعلی است که به مرفوع اکتفا می کند (ضرورتاً منصوب نمی خواهد)

۹: و ما ۹ سواه ناقص و النقص فی

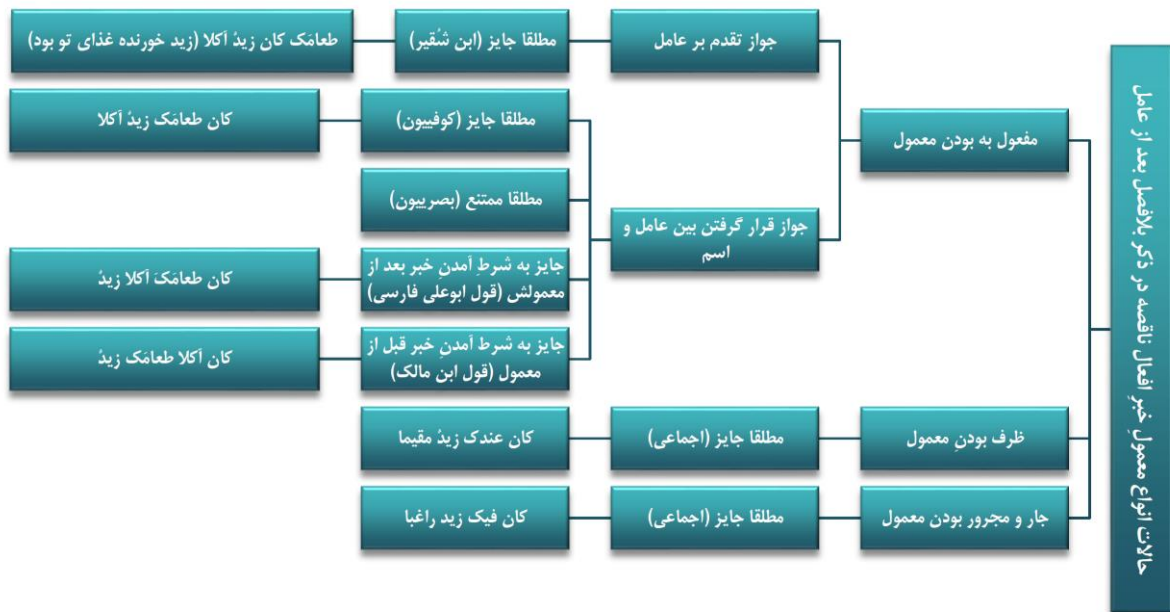
فتئ لیس زال دائماً قفی ۱۰

و به جز آنچه به مرفوع اکتفا می کند، ناقص است و ناقص بودن در فتئ، لیس و زال همواره در نظر گرفته شده است.

۱ کلّ دارای تنوین عوض از النحاة است.
۲ و فی جمیعها توسط الخبر أجز و کلّ سبقة دام حظر
۳ خبر مضاف الیه و فاعل سبق است و ما، مفعول به سبق است و النافیة صفت ما.
۴ متلو اسم مفعول است و معادل فعل مجهول، بنابراین باید از استعمال متعدی بنفسه ساخته شود. به کتاب لغت مراجعه می کنیم نوشته است: تلاه: تبعه یعنی از او پیروی کرد. حال اگر بخواهیم این فعل را مجهول کنیم طبق قاعده می شود: پیروی کرده شده، یا «آنچه پیروی کردن از آن واقع شده است» یا «آنچه بعد از چیز دیگری واقع شده است». بنابراین چیزی که متلو است، آن چیزی است که ماقبل قرار میگیرد و آنچه تالی است (به معنای از پی درآینده) آن چیزی است که در مابعد قرار می گیرد. (از میان دو شی متوالی متلو: شیء ماقبل و تالی: شیء مابعد است)
۵ كذاك سبق خبر ما النافية فجئ بها متلوّة لا تالية
۶ خبر مجرور به اضافه، سبق مصدر است و به فاعلش اضافه شده و لیس نیز مفعول به سبق است و محلا منصوب.
۷ اصطفاة: صفو. فضله و اختاره. اصطفی: اختیار شده، فضیلت داده شده.
۸ و منع سبق خبر «لیس» اصطفی و ذو تمام ما برفع یکتفی
۹ مرجع ها در سواه: ما برفع یکتفی.
۱۰ و ما سواه ناقص و النقص فی فتئ لیس زال دائماً قفی



وقوع معمول خبر پس از عامل



۱۰: و لا يلي العامل معمول الخبر إلا إذا ظرفا أي أو حرف جر

و معمول خبر [افعال ناقصه] بعد از عامل (فعل ناقصه) قرار نمی گیرد مگر هنگامی که به صورت ظرف یا جار و مجرور آمده باشد.

۱۱: و مضمراً الشان اسما انو إن وقع موهماً ما استبان أنه امتنع

و ضمیر شانی را در حالی که اسم [فعل ناقصه] است در نیت بگیر، اگر برای تو واقع شد [در کلام عرب]، و هم ایجاد کننده ای برای آنچه که امتناعش برای تو آشکار است (آمدن معمول خبر بعد از فعل ناقصه).

۱ حرف حال از ضمیر مستتر اتی که به معمول برمی گردد است به تأویل: حال کونه ظرفا او مجرور حرف جر و حرف، نائب مناب مجرور شده و اعراب آن را گرفته است.
 ۲ و لا يلي العامل معمول الخبر إلا إذا ظرفا أي أو حرف جر
 ۳ مضمراً مفعول به انو و اسماً، حال از مضمراً. موهماً: فاعل وقع، ما مضاف الیه و محلاً مجرور و مفعول به موهماً در معنا، استبان صله ما و فعل ماضی
 ۴ و مضمراً الشان اسماً انو إن وقع موهماً ما استبان أنه امتنع

خصائص «کان»

زیادت کان^۱



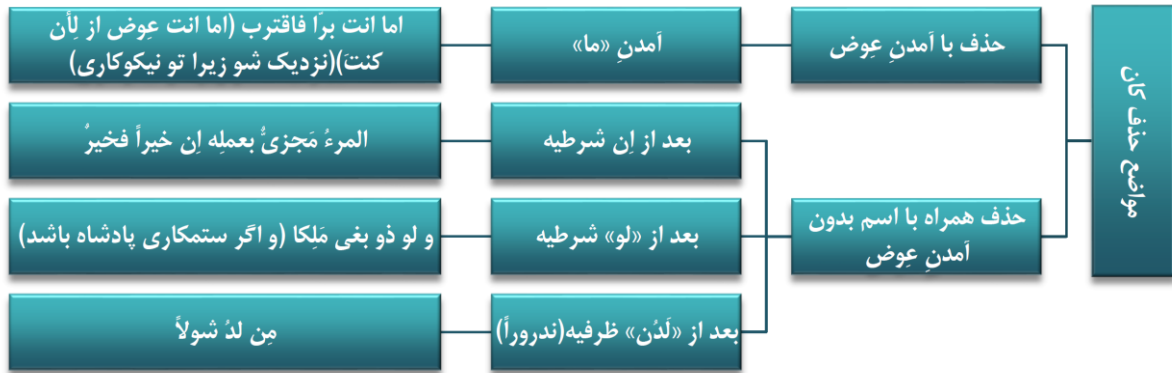
کان اصحَّ علم من تقدما^۳»^۴

۱۲: و قد تزداد کان في حشو^۲ ک«ما

گاهی «کان» در اثنای کلام اضافه میشود، مانند: چه صحیح است علم پیشینان!

۱ نکته: سماعاً زائده آمدن اصبح و امسی نیز شنیده شده است. ما امسی ادفاها ... ما اصبح ابردها
 ۲ حشو: الفضل الذی لاخیر فیہ. وسیط. اگر این معنا را در نظر بگیریم با تفسیر سیوطی از حشو هماهنگ نیست و همچنین دیگر کان زائده، دارای معنای تأکید نخواهد بود زیرا گفته است لاخیر فیہ! و الحشو: ملء الوسادة (بالش) و غیرها بشیء، کالقطین و نحوه [تاج العروس]، بنابراین حشو به معنای «پرکردن» یا «پرکننده» هم آمده است و اینجا نیز به همین معناست، زیرا اثنای کلام را پر می کند؛ بنابراین با این معنا میتواند معنای تأکید را هم برساند.
 ۳ تقدّم فلان: صار قداما: جلو قرار گرفت، جلو آمد.
 ۴ و قد تزداد کان في حشو ک«ما کان اصحَّ علم من تقدما»

حذف کان با معمول



۱۳: و یحذفونها^۱ و یبقون^۲ الخبر و بعد إِنْ و لو كثيرا^۳ ذا اشتهر^۴

و عرب حذف میکند کان [به همراه اسمش] را و باقی میگذارد خبرش را و این حذف، بعد از ان و لو [شرطیه]، کثیراً منتشر شده است.

۱۴: و بعد «أَنْ» تعویض^۵ «ما» عنها ارتکب^۶ کمثل^۷ «أما أنت برا^۸ فاقترَب^۹»

و بعد از «أَنْ» [مصدریه] عوض آوردن «ما» به جای «کان»، انجام شده است. مانند: نزدیک شو، زیرا تو نیکوکاری!

حذف نون از مضارع کان

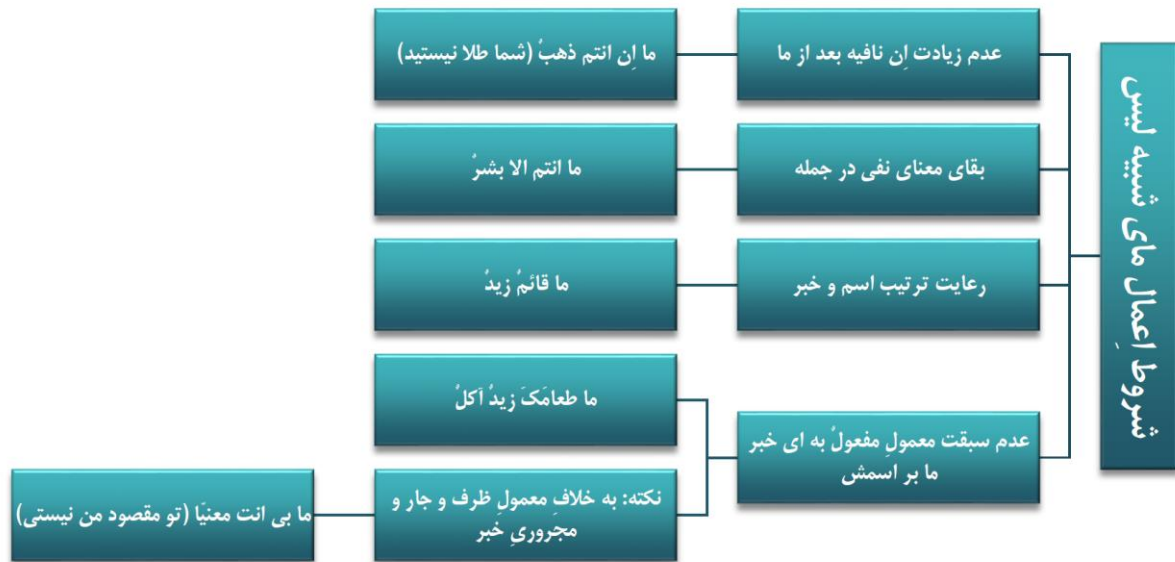
۱۵: و من مضارع لکان^{۱۰} منجزم تحذف نون و هو حذف ما التزم^{۱۱}

نون [آخر^{۱۲}] کان مضارع مجزوم^{۱۳}، حذف میشود و این حذفی است که لازم نشده است.

- ۱ حذف - الشيء: قطعه من طرفه. آن را از کنارش قطع و جدا و حذف کرد. نمیتوان یحذفون خواند زیرا به باب افعال نرفته است.
- ۲ یبقون: از ریشه بقی. وسیط: ثلاثی مجردش لازم است و باب افعالش متعد دارد: ابقى الشيء ترکه علی حاله.
- ۳ اشتهر الامر: انتشر.
- ۴ و یحذفونها و یبقون الخبر و بعد «إِنْ» و «لو» کثیراً ذا اشتهر
- ۵ ترکیب: تعویض مبندا، عنها متعلق به تعویض، بعد ظرف و متعلق یا به تعویض یا به ارتکب که در هر دو حالت دو مسئله ای که مخصوص شعر است رخ داده است، تقدیم معمول مصدر بر آن و یا تقدیم معمول خبر بر مبتدا.
- ۶ ارتکب ذنباً او قبیحاً: ۱ قترفه: گناه یا قبیح را انجام داد. بنابراین معنای ارتکب به مفعولش وابسته است و اینجا نائب فاعلش تعویض است پس معنای دقیق ارتکب تعویض: تعویض انجام شده و در متن نیز «انجام شده است» معنا می شود.
- ۷ کمثل: مانند آیه لیس کمثلہ شيء است و میدانیم که کاف در این م وارد زانده بوده و به غرض تأکید آورده میشود و متعلق میخواید.
- ۸ بر صفت مشبیه است به معنای نیکوکار و بر مصدر است به معنای نیکوکاری. مانند بر در قرآن لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّون
- ۹ و بعد «أَنْ» تعویض «ما» عنها ارتکب کمثل أما أنت برا فاقترَب
- ۱۰ لکان جار و مجرور متعلق به محذوف است که در کل میگویم این جار و مجرور یا متعلقش در کل، جمله وصفیه برای مضارع است، تقدیر چنین است مضارع [کان او کائن] لکان. و البته بعضی گفته اند که میتواند لکان متعلق به مضارع باشد اما بهتر است که بگوییم مضارع اینجا از معنای وصفی اش فاصله گرفته است و نمیتوان لکان را به آن داد. منجزم صفت دوم مضارع. ما التزم: جمله منفی با مای نافی و صفت برای حذف.
- ۱۱ و من مضارع لکان منجزم تحذف نون و هو حذف ما التزم
- ۱۲ آخر را در ترجمه به این علت اضافه شد که گفته شود مثلا در نکون، نون اول حذف می شود.
- ۱۳ توجه: علت تقدم مجزوم بودن (صفت دوم) را بر لکان (صفت اول) در ترجمه. چنین قالبی در عربی شایع است: اسم + نعت ظرفی + نعت اسمی. در ترجمه این قالب، بهتر است که نعت اسمی را مقدم کنیم! مانند آیه شریفه: بلاء من ربکم عظیم. آزمایشی بزرگ از سوی پروردگارتان بود. (ترجمه انصاریان)

حروف شبیه به لیس

اعمال «ما»



۱: اعمال^۱ لیس أعلمت «ما» دون «ان» مع بقا النفي و ترتيب زکن^۲

«ما» درحالی که بدون «ان» باشد، از نوع عمل دادن لیس به کار گرفته می شود، البته در حالی که نفی آن باقی بوده و دارای ترتیبی باشد که دانسته شده (ما+اسم+ما+خبرما).

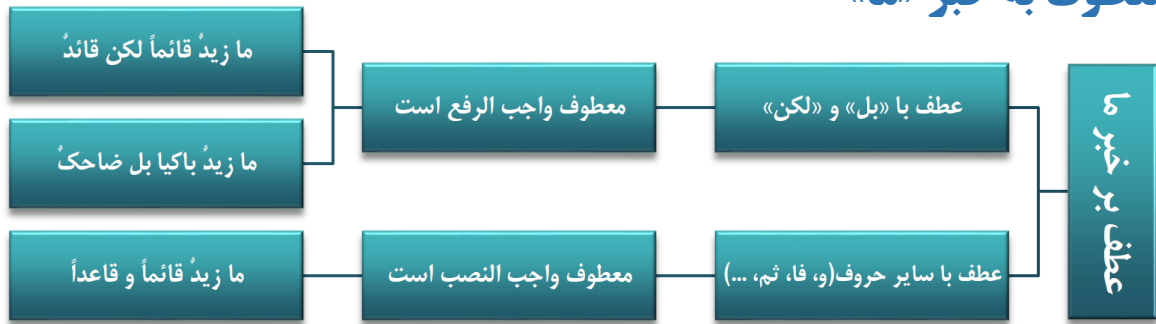
۲: و سبق^۳ حرف جرّ أو ظرف ک «ما» بی أنت معنیاً^۴ «أجاز العلماء^۵»

علماء، سبقت گرفتن حرف جر یا ظرف را [بر اسم «ما» شبیه به لیس] جایز می دانند. مانند: تو مقصود من نیستی.

۱ اعمال مفعول مطلق نوعی و عاملش أعلمت. لیس مضاف الیه. کلمه «ما» نائب فاعل. دون به همراه من مقدره در نقش حال از ما است متعلق به اعلمت و به معنای من غیر است یعنی بدون.
 ۲ إعمال «لیس» أعلمت «ما» دون «ان» مع بقا النفي و ترتيب زکن
 ۳ سبق مفعول به آجاز است و نمی توان سبق خواند و آجاز العلماء را جمله خبریه دانست زیرا اولاً آجاز متعدی بنفسه است و ثانیاً جمله خبریه عائد نخواهد داشت.
 ۴ معنوی ← قاعده ۵ خصوصی اسم ← معنی ← قاعده ۱۰ خصوصی اسم ← معنی
 ۵ مراجعه به لغت: عنی بالقول کذا: اراده و قصد. به علت اینکه در متن مثال دارای حرف جر باء است گویا این استعمال مناسب است بنابراین معنا چنین است. معنی: قصد شده. ما انت معنیاً بی: تو مقصود من نیستی.
 ۶ آجاز الشیء: جعله جائزاً. متعدی است.
 ۷ و سبق حرف جرّ أو ظرف ک «ما» بی أنت معنیاً «أجاز العلماء»



معطوف به خبر «ما»

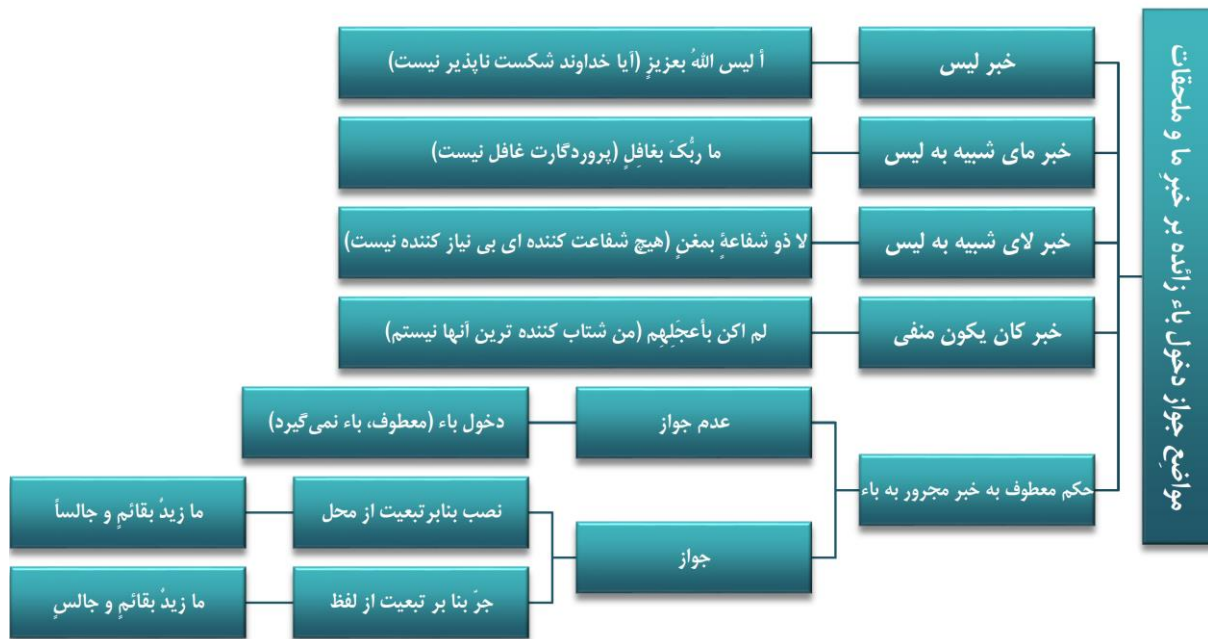


۳: و رفع معطوف بـ«لکن» أو بـ«بل» من بعد منصوب بـ«ما» الزم حيث حلّ ۲ ۳

رفع دادن معطوفی که با حرف عطف «لکن» یا «بل» به منصوب «ما» عطف شده باشد را هر جایی که وارد شده باشد، لازم بدان.

۱ رفع مفعول الزم. من بعد متعلق به معطوف، البته متعلق به رفع هم گفته اند.
 ۲ و رفع معطوف بـ«لکن» أو بـ«بل» من بعد منصوب بـ«ما» الزم حيث حلّ
 ۳ حلّ ۲: نزل فيه. در آن حلول کرد و نازل شد و فرود آمد.

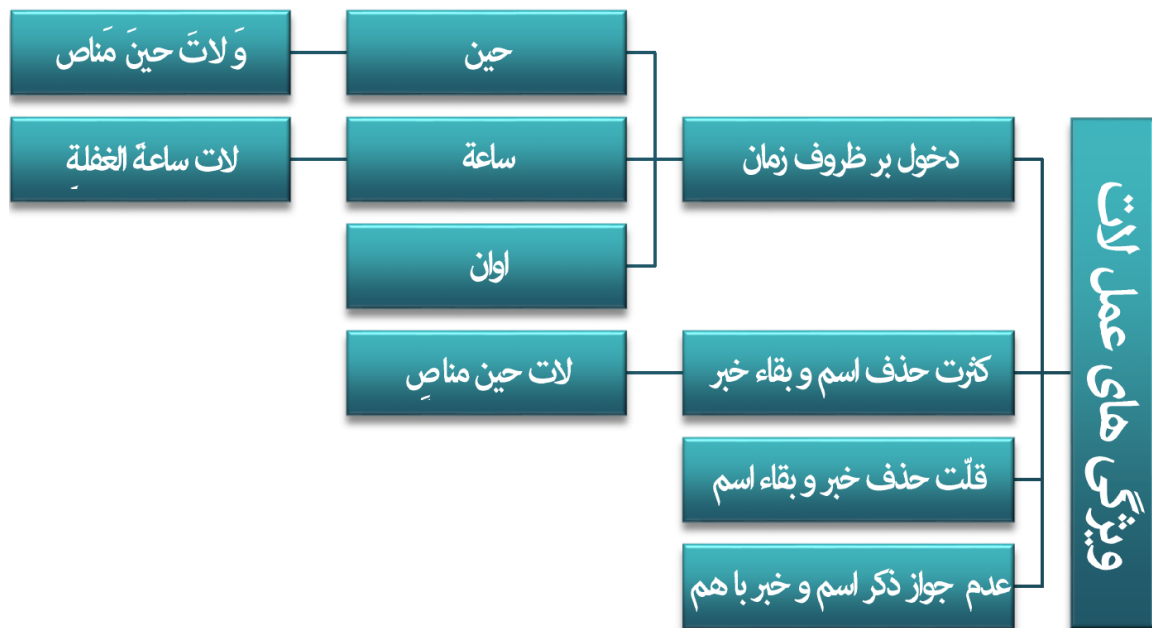
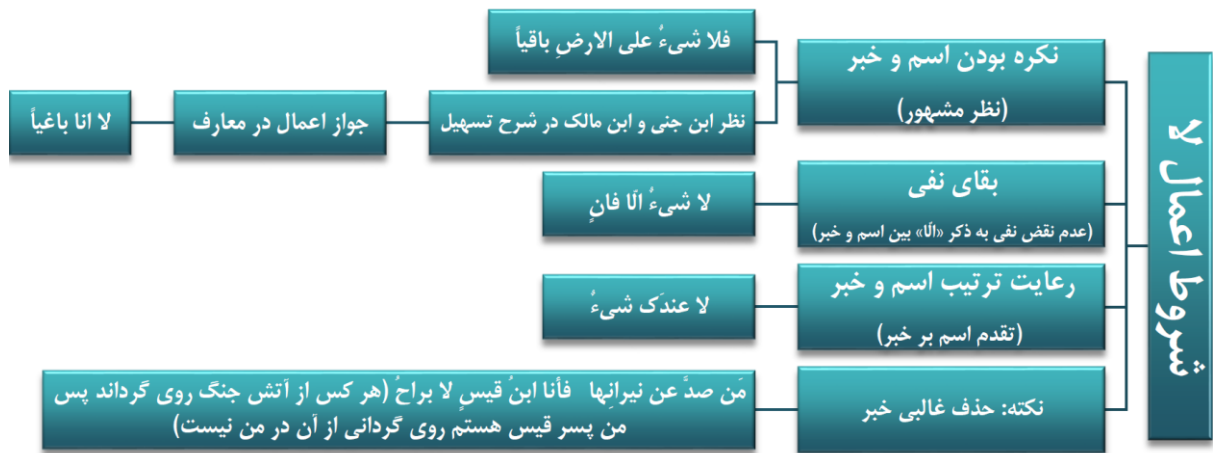
دخول باء زائده بر سر خبر



۴: و بعد «ما» و «لیس» جرّاً الباء الخبر و بعد «لا» و نفي «کان» قد یجرّ ۳

بعد از مای شبیهه به لیس و لیس، حرف جرّ باء، [گاهی] خبر را مجرور می کند، و بعد از لای شبیهه به لیس و بعد از کان منفی، [نیز] گاهی خبر [با باء] مجرور می شود.

«لا، لات، إن»



۵: في النكرات أعملت كـ«ليس» «لا» و قد تلي^۱ «لات» و «إن» ذا العملا^۲ ۳

لا، در نكرات، مانند ليس به كار گرفته می شود، و گاهی «لات» و «إن»، به انجام این عمل (عمل ليس) می پردازند.

۱ تلي: ولی يلي: الشئ: قام به: به انجام آن پرداخت. تلي لات ذا: لات به انجام ذا پرداخت. أعملت: به كار گرفته می شود.
 ۲ العمل عطف بيان يا نعت ذا است و به علت اینکه ذا مفعول به تلي است پس منصوب است و العمل نیز منصوب است و میتواند الف الحاق شعری بگیرد.
 ۳ في النكرات أعملت كـ«ليس» «لا» و قد تلي «لات» و «إن» ذا العملا

۶: و ما لـ«لات» فی سویی «حین» عمل و حذف ذی الرفع فشا^۱ و العکس قل^۲

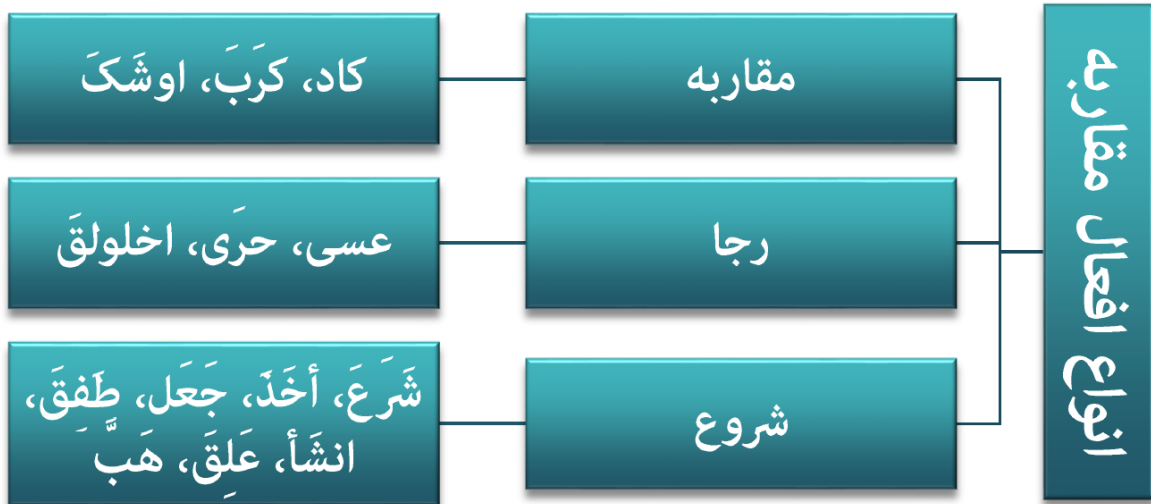
و برای لات در غیر از لفظ «حین» عملی نیست (لات در غیر حین عمل نمی کند) و حذف صاحب رفع (مرفوع: اسم لات) رایج است و عکس این حذف (حذف خبر) قلیل است.

۱ فشا: همه گیر و رایج شد. در العکس ال عوض از مضاف الیه است و اصل آن عکسه بوده که به حذف ذی الرفع بر می گردد.
۲ و ما لـ«لات» فی سویی حین عمل و حذف ذی الرفع فشا و العکس قل



أفعال مقاربه

عمل افعال مقاربه



۱: ک «کان» «کاد» و «عسی» لکن ندر غیر مضارع لهذین خبر^۱

کاد و عسی مانند کان هستند اما [آمدن] خبر برای این دو در حالی که غیر مضارع باشند، نادر است. (یعنی کثیراً خبر این دو، مضارع می آید)

۱ غیر را حال از خبر بگیریم و خبر را فاعل ندر. وجه جواز این ترکیب این است که میدانیم: «هنگامی که ذوالحال نکره است، باید حال بر آن مقدم شود تا با صفت اشتباه نشود. مانند رأیت راکباً رجلاً که اگر گفته شود رأیت رجلاً راکباً دیگر راکباً حال نیست بلکه صفت است.»
 ۲ ککان کاد و عسی لکن ندر غیر مضارع لهذین خبر

۲: و کونه^۱ بدون^۲ «أن» بعد «عسی» نزر و «کاد» الأمر فیه عکسا^۳

بودن خبری که مضارع است، بدون آن و بعد از عسی، نادر است (یعنی اکثراً مضارعی که خبر عسی است، با آن می آید) و در کاد، این امر (همراه بودن خبری که مضارع است با آن) عکس شده است (در کاد اینگونه است که اکثراً خبر مضارع، بدون آن می آید).

۳: و ک «عسی» «حری» و لکن جعلاً خبرها حتماً ب «أن»^۴ متصلاً^۵

و حری، مانند عسی است اما خبر آن، حتماً متصل به آن قرار داده شده است.

۴: و أَلْزَمُوا^۶ «اخْلُوقِ» «أن» مثل^۷ «حری» و بعد «أوشك» انتفا^۸ «أن» نزر^۹

نحات یا عرب، «أن» را همانند وجوبش برای حری، بر «اخْلُوقِ» نیز واجب کرده اند، و بعد از اوشک نیامدن آن نادر است.

۵: و مثل «کاد» فی الأصح «کربا» و ترک «أن» مع ذی الشروع وجبا^{۱۰}

و کرب بنا بر قول صحیح مانند کاد است و ترک کردن ذکر آن با [خبر] افعال شروع واجب است.

۶: ک «أَنْشَأَ السَّائِقُ^{۱۱} يحدو» و «طفق» کذا «جعلت» و «أخذت» و «علق»^{۱۲}

[ذی الشروع (افعال شروع)] مانند: «سوق دهنده شتران (ساربان) شروع به شعر خواندن کرد»، و طفق و همچنین جعلت و اخذت و علق هستند.

۱ کون مبتدا و مضاف به فاعلش است. اگر کون را تامه بگیریم (ترکیب بهتر) نیازی نیست خبری مانند وارداً یا واقعاً را محذوف بگیریم. هاء به مضارع برمی گردد و بدون آن و بعد عسی متعلق به کون هستند. نزر خبر مبتدا (کونه) است. البته ترکیب دیگر این است که کون را ناقصه گرفته و خبر را محذوف به تقدیر وارداً بگیریم و جار و مجرورهای بعدی را متعلق به این خبر محذوف بدانیم، زیرا طبق قول مشهور نحا، فعل ناقصه می تواند متعلق قرار گیرد. بعد هم متعلق به همین محذوف است.

۲ اینجا «بدون» جار و مجرور به معنای «من غیر» است و همان معنای بدون در فارسی می دهد یعنی مضارعی که به عنوان خبر است بدون آن باشد.

۳ و کونه بدون «أن» بعد «عسی» نزر و «کاد» الأمر فیه عکسا

۴ با آن متعلق به متصلاً است.

۵ و کعسی «حری» و لکن جعلاً خبرها حتماً ب «أن» متصلاً

۶ الزم فلاناً الشيء: اوجبه علیه.

۷ نقش مثل: در شعر ابن مالک حال است. اما سیوطی در توضیح گفته است لکونه مثل. چرا به این صورت بیان کرده است؟ میدانیم سیوطی هرگاه می خواهد نقش یک کلمه را به صورت حال بیان کند میگوید حال کونه اما اینجا اینگونه نگفته است بلکه مثل را شرح، خبر کون قرار داده است و علت آن این است که سیوطی می خواهد بگوید حال در این بیت از شعر ابن مالک در مقام بیان دلیل است.

۸ انتفاء مبتدا و حذف همزه به علت ضرورت شعری. نزر خبر انتفاء.

۹ و أَلْزَمُوا اخْلُوقِ أَنْ مِثْلَ حَرِي و بعد أوشك انتفاء أَنْ نَزْرًا

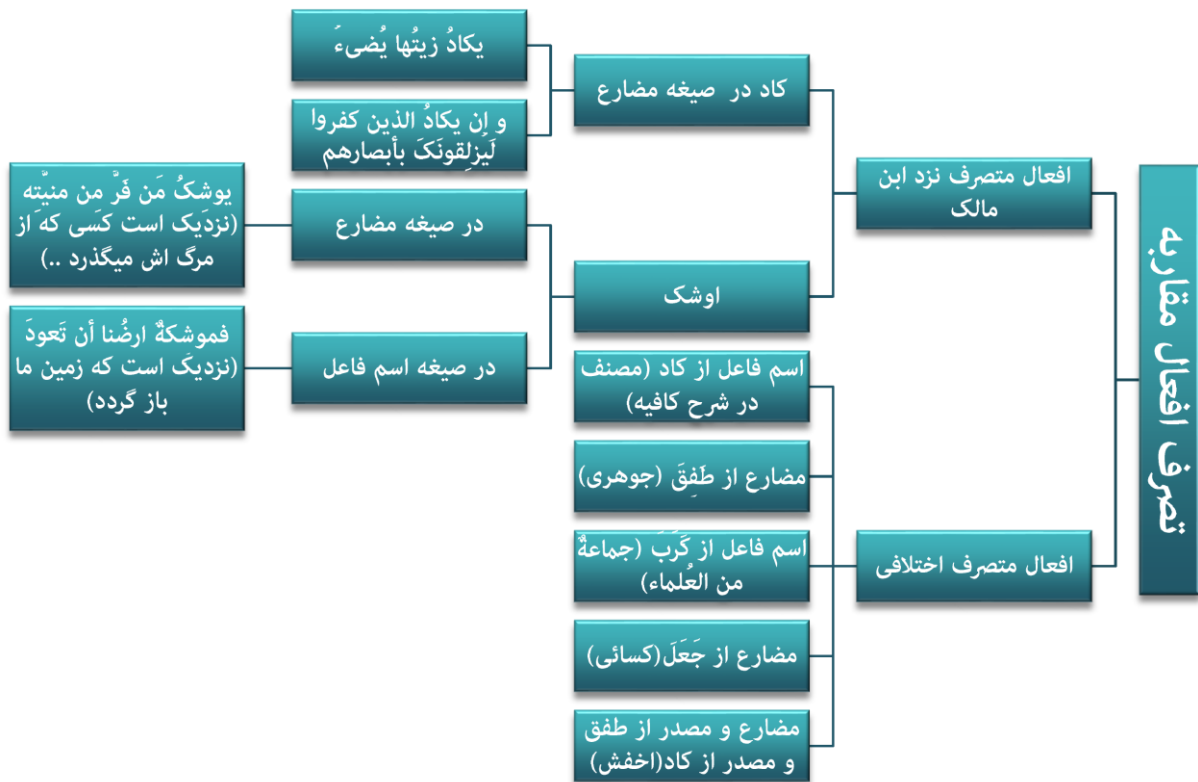
۱۰ و مِثْلُ كَادٍ فِي الْأَصْحَحِ كَرِبًا و تَرَكَ أَنْ مَعَ ذِي الشَّرْعِ وَجِبًا

۱۱ سائق: کسی که از پشت شتر را می راند، ساربان.

۱۲ ک «أَنْشَأَ السَّائِقُ يحدو» و طفق کذا جعلت و أخذت و علق



تصرفات افعال مقاربه

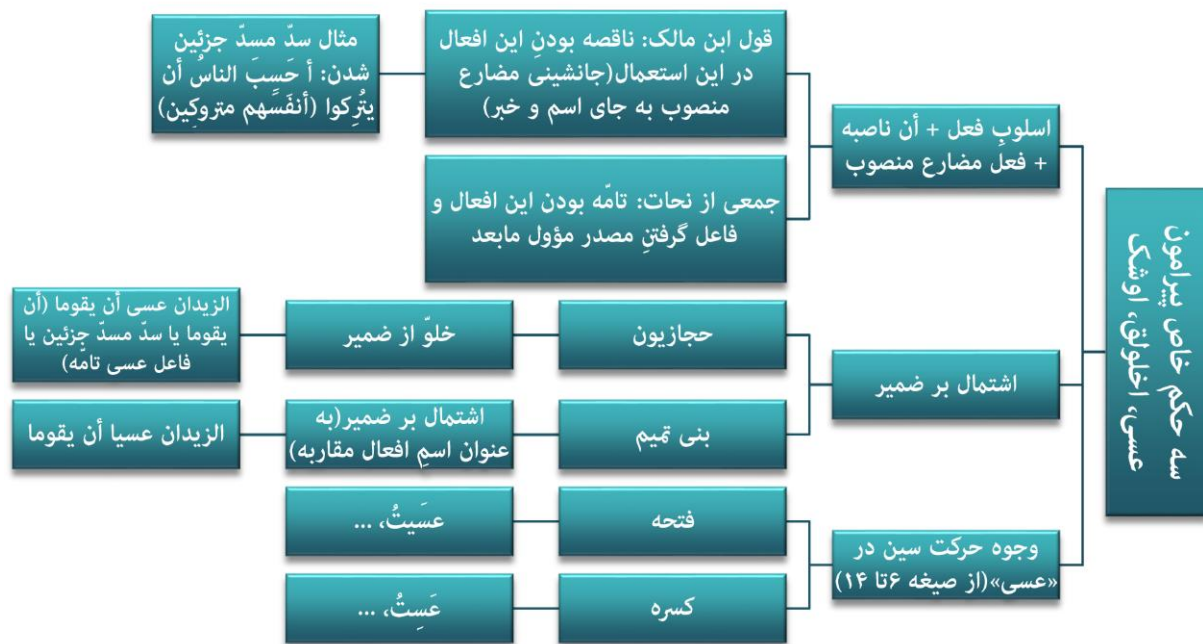


۷: و استعملوا مضارعاً لـ «اوشکا» و «کاد» لا غیر و زادوا موشکا^۲

عرب مضارع اوشک و کاد را استعمال کرده است و نه غیر این دو (یعنی غیر این دو از افعال شروع به شکل مضارع استعمال نشده است) و موشک را نیز [به مضارع آن] افزوده اند.

۱ مضارعاً مفعولاً به استعمالوا. غیر مبنی بر ضم شده است زیرا مضاف الیه آن حذف گردیده و اصل لغیرهما بوده که همما به اوشک و کاد بر میگردد، بنابراین غیر محلاً مجرور است زیرا عطف بر اوشک مجرور شده است.
 ۲ و استعملوا مضارعاً لأوشکا و کاد لا غیر، و زادوا موشکا

سه حکم خاص برای «عسی، اخلولق، اوشک»



۸: بعد «عسی» «اخلولق» «اوشک» قد یرد غنی^۱ بـ «أن یفعل» عن ثان فقد^۲

گاهی پس افعال عسی، اخلولق و اوشک، به وسیله «أن یفعل» از اسم دومی (خبری) که مفقود شده است، بی نیازی حاصل می شود.

۹: و جردن^۳ «عسی» او ارفع مضمرأ بها إذا اسم قبلها قد ذکرا^۴

و عسی را یا عاری کن [از ضمیر] یا [به وسیله عسی]، ضمیری را رفع بده هنگامی که اسمی [که متناسب با اسم عسی قرار گرفتن است] قبل از عسی قطعاً ذکر شده باشد.

۱۰: و الفتح و الكسر أجز فی السین من نحو «عسیت» و انتقا الفتح زکن^۵

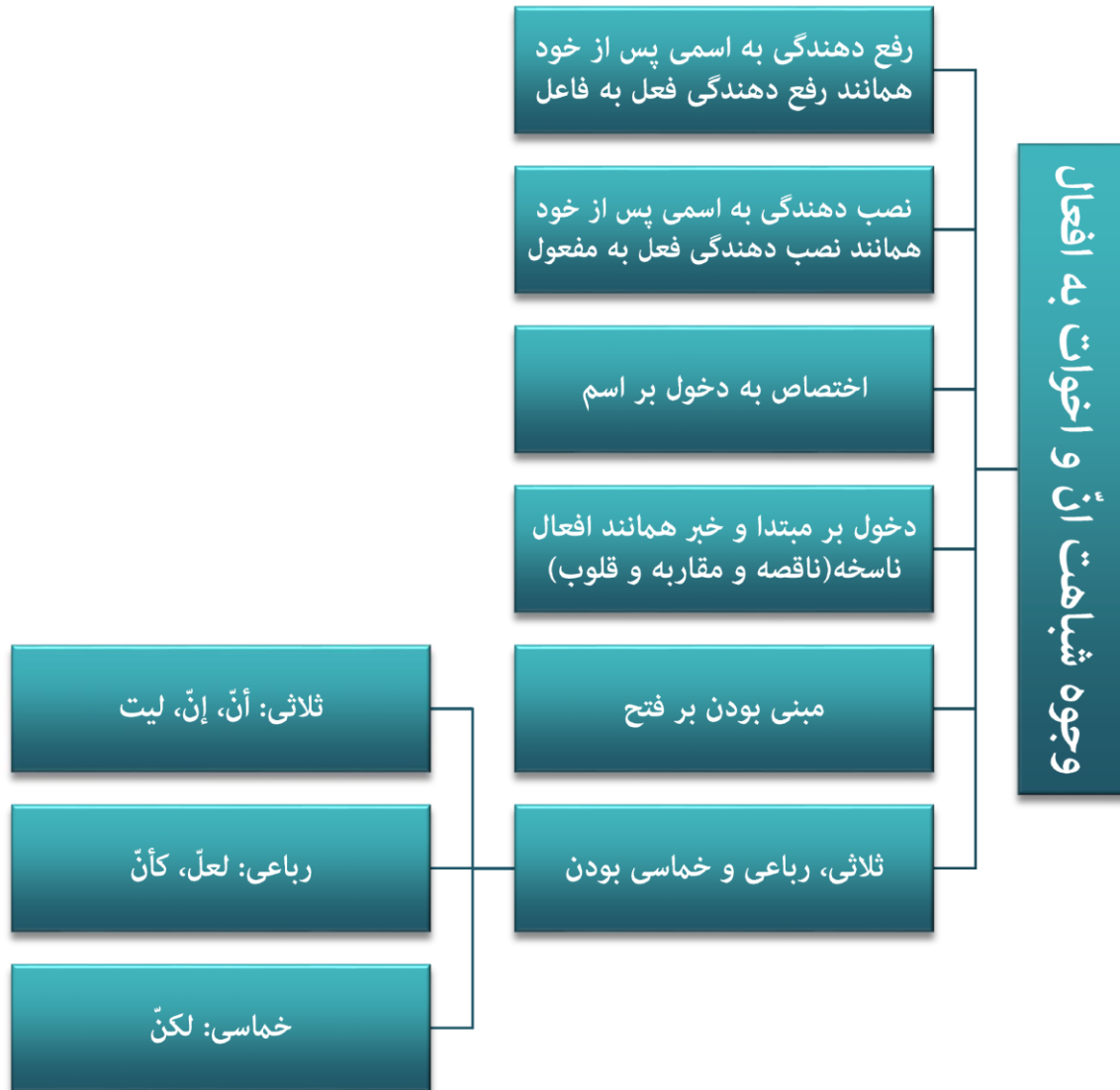
و فتحه و کسره را در سین عسیت جایز بدان در حالی که برگزیدن فتحه بهتر دانسته شده است.

۱ غنی - غنی: - عن الشيء: لم یحتج الیه. - بالمكان: اقام فیہ. بنابراین مصدر غنی در شعر با دو حرف جرّ باء و عن میتواند به دو معنای زیر باشد: ۱: غنی بان یفعل: اقامت گزیده در قالب آن یفعل. ۲: غنی عن ثان: بی نیاز از دومی
 ۲ بعد عسی اخلولق اوشک قد یرد غنی بان یفعل عن ثان فقد
 ۳ بعد: متعلق به یرد. عسی، اخلولق و اوشک: مضاف الیه. قد یرد: فعل و فاعل. غنی: فاعل یرد. به معنای بی نیازی. مصدر است و به علت اینکه اسم مقصور بوده است وقتی تنوین میگیرد بیا آن در تلفظ حذف می شود. غنی ← غنان ← غنی. بـ «أن یفعل» جار و مجرور متعلق به غنی، عن ثان جار و مجرور متعلق به غنی. فقد فعل ماضی معلوم و جمله وصفیه برای موصوف محذوف (جزء). و تقدیر بیت چنین است: قد یرد (حصل) غنی أي استغناء بان یفعل عن جزء ثان مفقود بعد عسی و اخلولق و اوشک
 ۴ جرد فلاناً الثوب من الثوب: لباس فلانی را کند. جرد عسی من الضمیر: ضمیر را از عسی بکن یا عسی را عاری از ضمیر کن.
 ۵ و جردن عسی او ارفع مضمرأ بها إذا اسم قبلها قد ذکرا
 ۶ الفتح: مفعول به أجز. انتقاء به معنای برگزیدن و اختیار کردن است و نائب فاعل زکن است که همزه اش به علت ضرورت شعری حذف شده است. زکن ای علم دانسته شده است.
 ۷ و الفتح و الكسر أجز فی السین من نحو «عسیت» و انتقا الفتح زکن

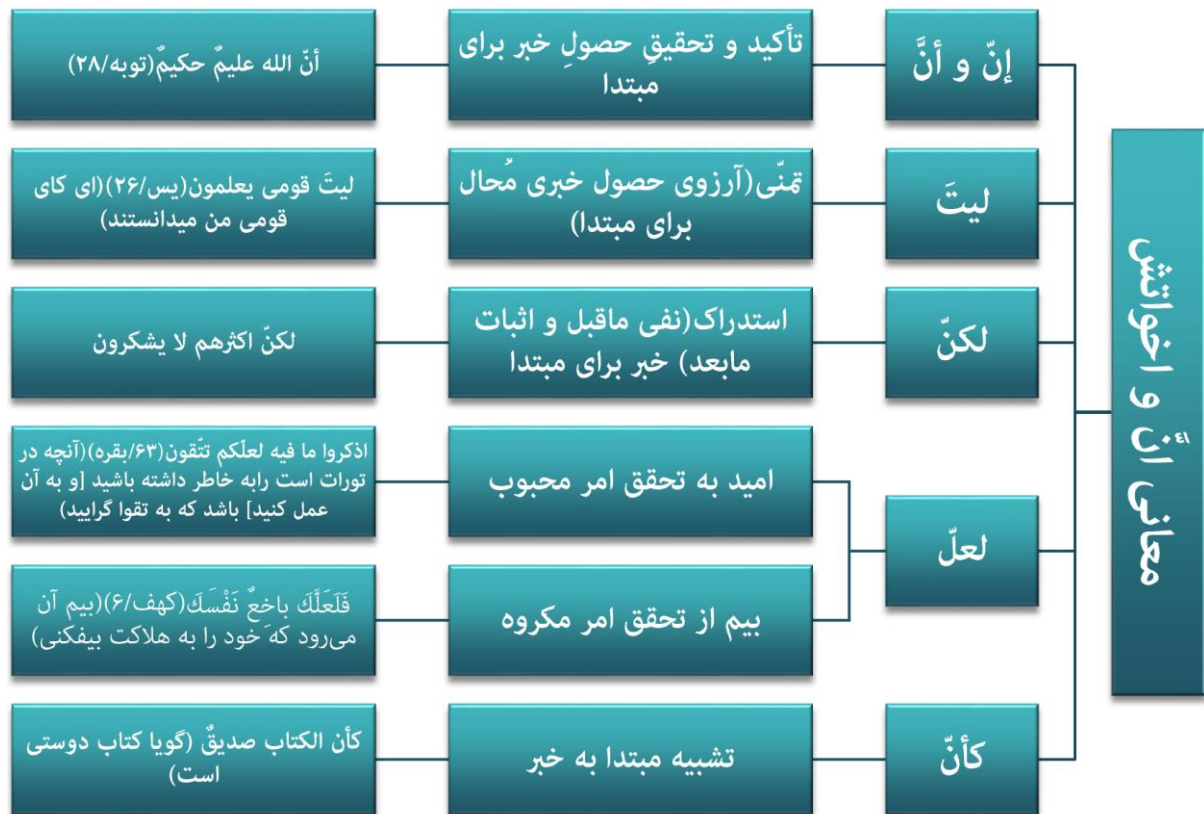


ان و اخواتها

وجوه شباهت به افعال



معانی این حروف



۱: لـ «إِنَّ» «أَنَّ» «لِیت» «لکن» «لعل» «کأن» عکس ما لـ «کان» من عمل^۲

عکس آن عملی که برای کان ثابت شد (رفع اسم و نصب خبر) برای اِنَّ، اَنَّ، لِیت، لکن، لعل وجود دارد.

۲: کـ «إِنَّ زیدا عالمٌ بَأَنِّ» کفو و لکن ابنه ذو ضغن^۳»^۴

مانند: همانا زید عالم است به اینکه من توانای در انجام کار هستم (یا مناسب و هم کفو برای ازدواج) اما پسرش (پسر زید) شدیداً کینه ورز است.

۱ لَإِنَّ اِنَّ لِیت لکن لعل کأن عکس ما لـ «کان» من عمل

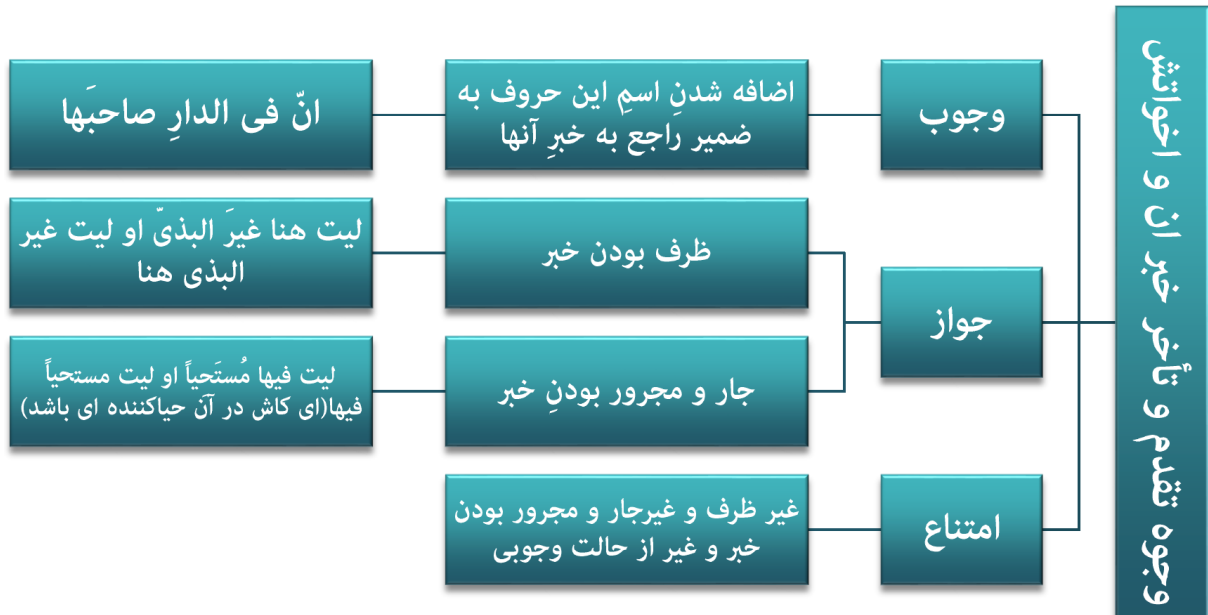
۲ عکس: مبتدای مؤخر و لَإِنَّ: خبر مقدم، اِنَّ و لِیت و ... همگی عطف به اسقاط عطف هستند (ویرگول مقدر) تقدیر بیت چنین است: عکس الذي استقر لکان من عمل ثابت لأن المكسورة الهمزة و أن المفتوحة و لیت و لکن و لعل و کأن المشددة

۳ الضغن: الحقد الشديد. کینه شدید. وسيط. کفو: مماثل و - القوى القادر على تصريف العمل. آدم کاربر و بانفوذ و توانای در کار. به نظر میرسد که معنای دوم در این بیت مد نظر است.

۴ ک: اِنَّ زيدا عالمٌ بَأَنِّ کفو و لکن ابنه ذو ضغن



تقديم خبر این حروف بر اسم آنها

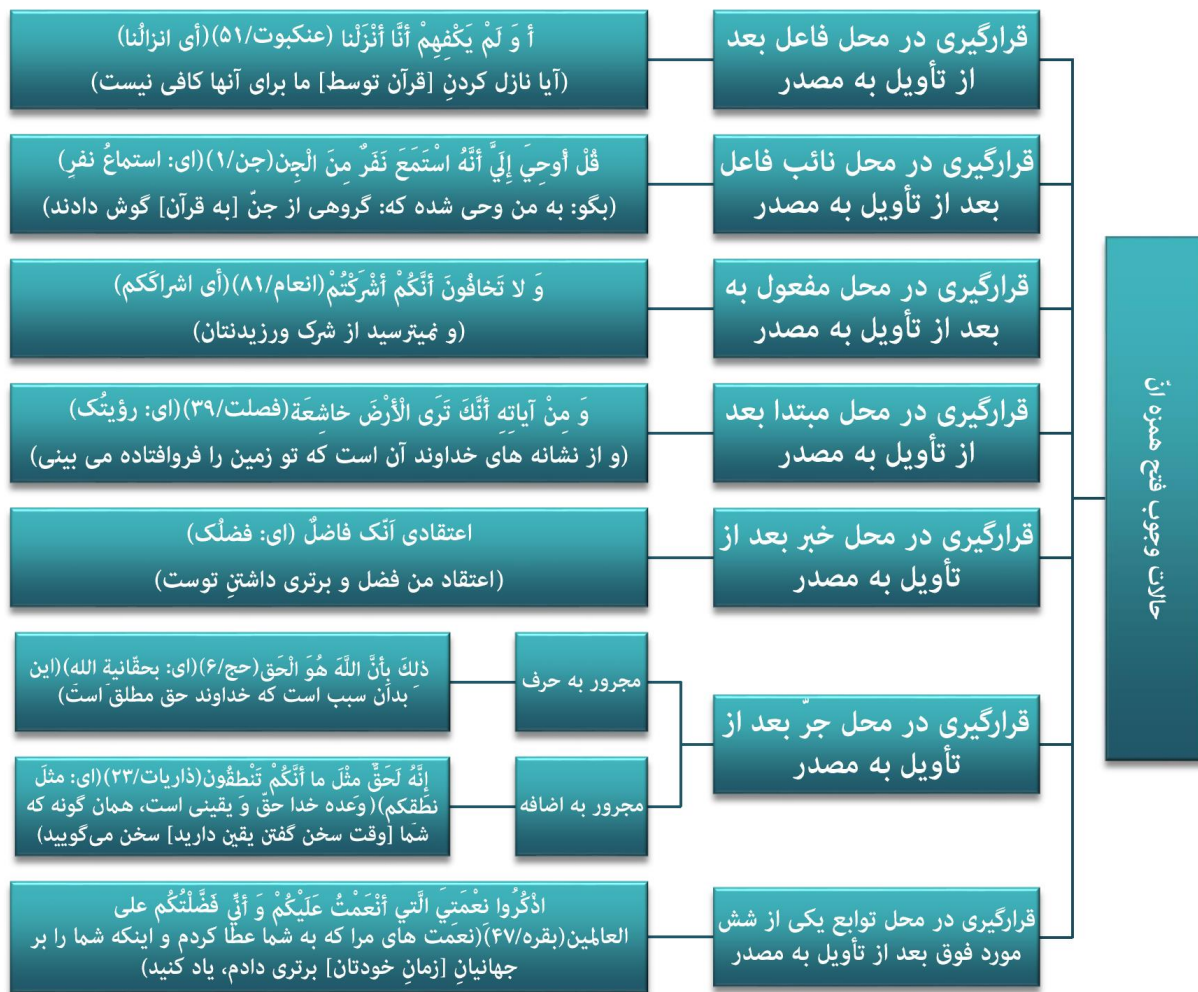


۳: و راع^۱ إذا الترتيب إلا^۲ في الذي ك«ليت فيها أو هنا غير البدي»^۳

این ترتیب (اول اسم سپس خبر) را رعایت کن مگر در آنچه مانند این مثال باشد (خبر، ظرف یا جار و مجرور باشد): ای کاش مردِ با ادب اینجا یا در آن (مرجعِ ها) بود.

۱ راع: امر از ریشه رعی صیغه ۷. به معنای مراعات کن. علامت جزم آن حذف حرف عله بوده است. البدي از ریشه های ب ذ و یا ب ذ ا هر دو به یک معناست: بذا - ساء خُلُقُه. اخلاص بد شد. بَدُو - به همان معنای بذا است و در ادامه می گوید فهو البدي. بنابراین البدي صفت مشابه از بَدُو است (طبق الوسيط). البته در مصباح المنير، البدي را ذیل بذا آورده است. البدي: الرجل الفاحش. مرد دشنام دهنده و زشت گفتار، کسی که در کلامش ناسزا و زشتی باشد ولو اینکه کلامش صادق و صحيح هم باشد.
 ۲ نوع استثناء: استثنای مفرغ است که مستثنی منه در آن ذکر نشده است. تقدیر بیت چنین است: راع إذا الترتيب في كل تركيب الا في الذي ...
 ۳ سیوطی استثنای مفرغ را فقط در کلام غیرموجب می داند و اینجا کلام موجب است، لذا از این بیت مشخص می شود که عقیده ابن مالک بر این نیست که فقط در کلام غیرموجب استثنای مفرغ می آید و این اعتقاد سیوطی است.
 ۴ و راع إذا الترتيب إلا في الذي ك«ليت فيها أو هنا غير البدي»

موارد وجوب فتح «أَنَّ»



مسدّها و فی سوی ذاك اكسر^۲

۴: و همزة انّ افتح لسد مصدر

همزه ان را مفتوح کن به خاطر قرار گرفتن مصدر در مکان قرارگیری آن و در غیر از این مورد، [به همزه ان] کسره بده.

۱ همزة مفعول به فعل افتح. کسر

۲ و همزة انّ افتح لسد مصدر مسدّها و فی سوی ذاك اكسر



موارد وجوب کسر «ان»



۵: فاکسر في الابتدا و في بدء صله و حيث ان ليمين^۱ مکمله^۲

پس [همزه ان را] مکسور کن در ابتدای کلام و در ابتدای جمله صله و جایی که ان برای قسم، کامل کننده باشد (جواب قسم باشد).

۱ لام در ليمين تقويت است و به دو علت آمده است زیرا هم، عامل آن، اسم است و فعل نیست و هم معمول بر عامل مقدم شده است. و علت اینکه لام تقويت است این است که در لغت اکمله وجود دارد و متعدی بنفسه است. يمين: به معنای دست و سمت راست و همچنین قسم، که در اینجا منظور قسم است.
 ۲ فاکسر في الابتدا و في بدء صله و حيث ان ليمين مکمله

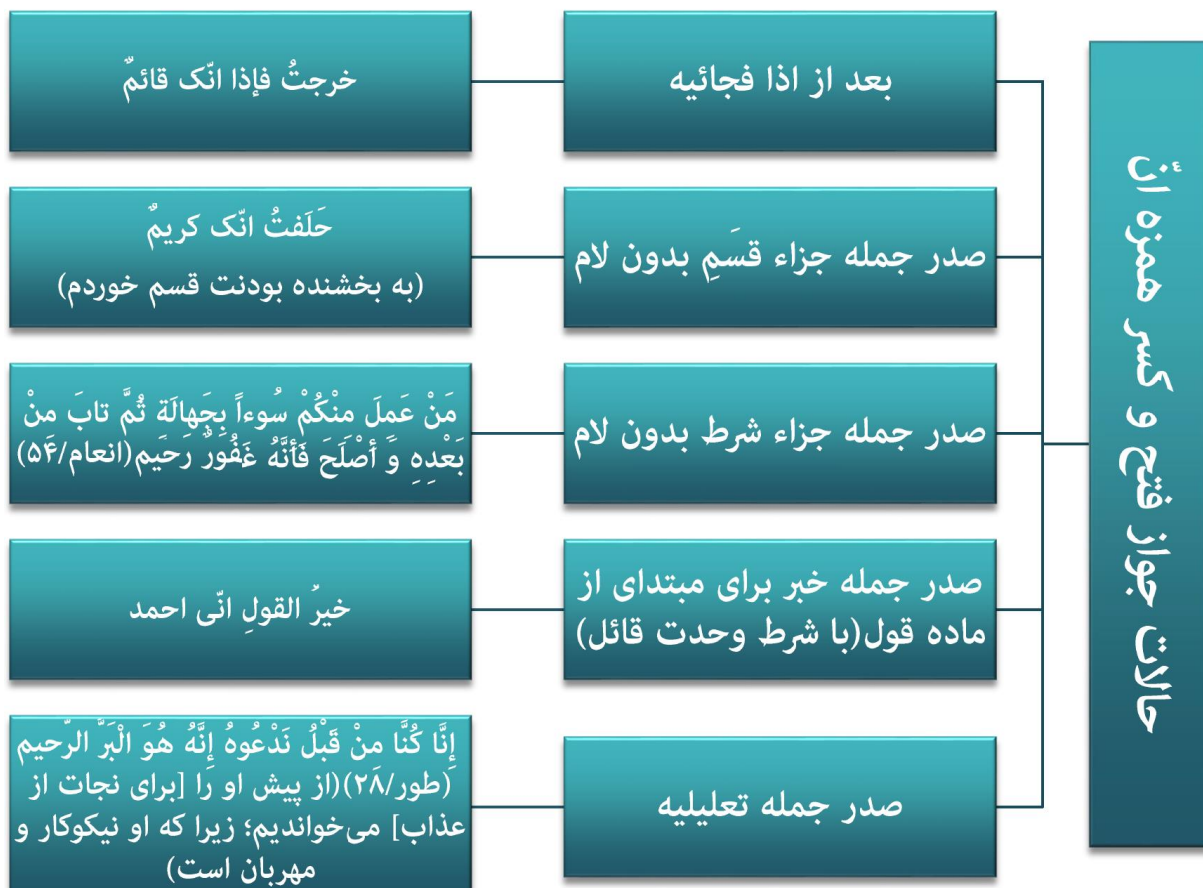
۶: أو حکیت بالقول^۱ أو حلت محل^۲ حال ک«زرتہ و اِنِّي ذو اَمل»^۳

یا [در جایی که] اِن همراه با قولی حکایت شده باشد، یا [در جایی که] اِن در محل حال قرار بگیرد. مانند: زیارت کردم او را در حالی که من آرزومند بودم.

۷: و کسروا من بعد فعل علقا و باللام، ک«اعلم اِنَّه لذو تقی»^۴

و عرب [همزه اِن را در جایی که] بعد از فعل [قلبی] که با لام ابتدا، تعلیق شده باشد قرار گیرد، مکسور کرده اند، مانند: بدان همانا او متقی است.

موارد جواز کسر یا فتح «ان»



۱ باء در بالقول به معنای مع است. نائب فاعل حکیت می مستتر است که به اِن برمی گردد.
 ۲ أو حَكِيَّتْ بالقول أو حَلَّتْ محلّ
 ۳ لام در لذو، مزحلّقه است.
 ۴ و كَسَرُوا مِنْ بَعْدِ فَعْلِ عُلُقًا باللام، كاعلم اِنَّه لذو تقى

۸: بعد إذا فجأة أو قسم

لا لام بعده بوجهين ۱ ۲

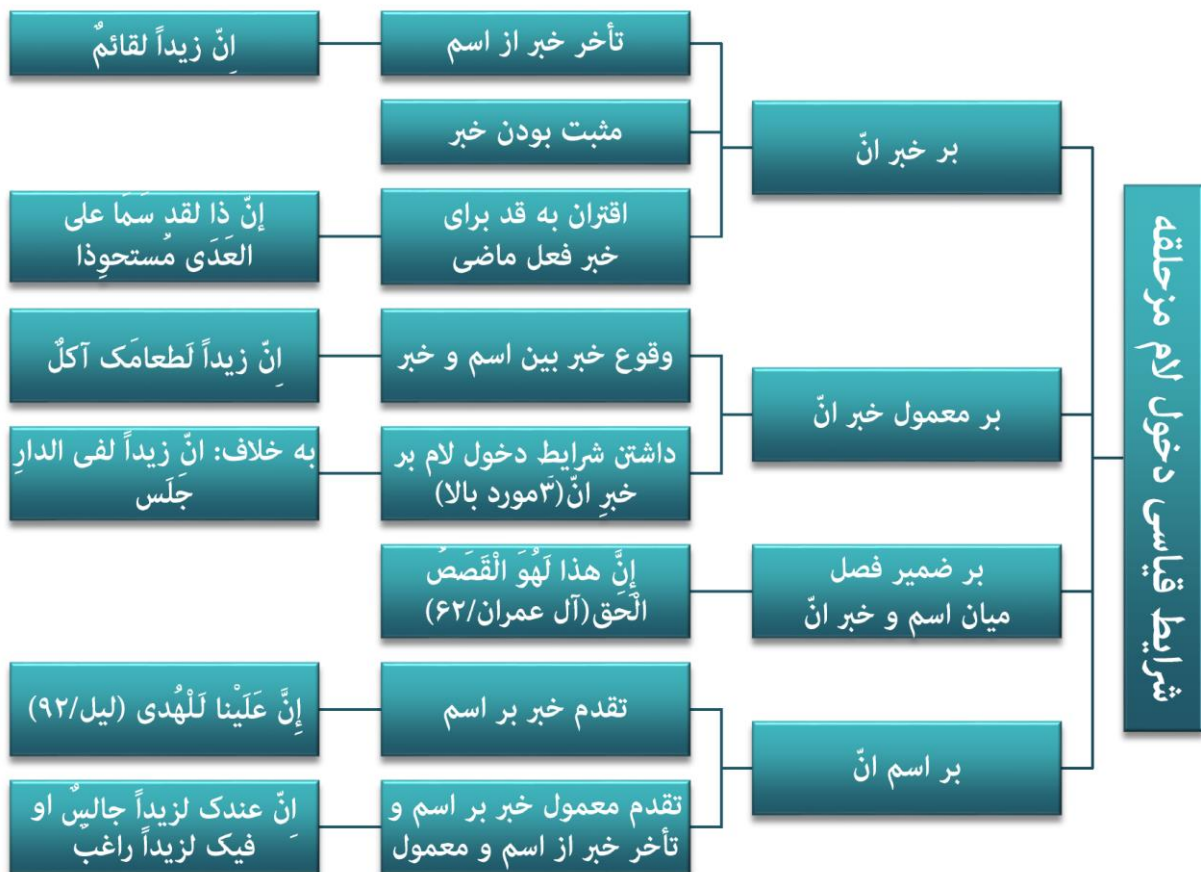
همزه آن بعد از اِذا فجائیه و قسمی که بعد از آن لام تأکید نیامده باشد، به دو وجه (فتحه و کسره) اسناد داده شده است.

۹: مع تلو ۳ «ف»الجزء، و ذا يطرد

في نحو خير القول إني أحمد ۴

[همچنین در حالت] واقع شدن آن بعد از فاء جزا [دو وجه اسناد داده شده است] و این اسناد در جملاتی مانند این مثال، شایع است: نیکوترین سخن این است که همانا من ستایش می کنم.

لام مزحلقة بعد از «إن»



نکته: در غیر از موارد فوق سماعا دخول لام مزحلقة شنیده شده است که به صورت زائده در نظر گرفته میشود!

۱ لا لام بعده، بوجهين ۱ ۲ ...

۱ بعد إذا فجأة أو قسم

۲ می الحدیث الی فلان: آسنده الیه.

۳ تلو مصدر، فاء جزاء مفعول آن و ان فاعل آن است.

۴ مع تلو «ف»الجزء، و ذا يطرد

في نحو: خير القول إني أحمد

۱۰: و بعد ذات الكسر تصحب الخبر لام ابتداء نحو «إني لوزر»^۱

و بعد از آن مکسور، خبر، مصاحب لام ابتدا می شود (لام ابتدا میگیرد)، مانند: همانا من پناهگاه هستم.

۱۱: و لا يلي ذا اللام^۲ ما قد نفيا و لا من الأفعال ما كرضيا^۳

و بعد از این لام (مزحلقه)، جمله منفی و افعالی مانند رضی (متصرف و مجرد از قد) واقع نمی شود.

۱۲: و قد يليها مع قد ك«إنّ ذا لقد سما على العدى مستحوذا»^۴

و گاهی فعل ماضی متصرف همراه قد، بعد از لام (ابتداء) واقع می شود. مانند این جمله: همانا بر دشمنان چیره شد در حالی که آنان را احاطه کرده بود.

۱۳: و تصحب الواسط^۵ معمول الخبر و الفصل و اسما حلّ قبله الخبر^۶

و همراهی می کند با معمول خبر در حالی که آن معمول وسط اسم و خبر قرار گرفته باشد و همچنین همراهی می کند با ضمیر فصل و اسمی که خبر پیش از آن آمده باشد.

اهمال یا عمل «إنّما، أنما»

۱۴: و وصل «ما» بذی الحروف مبطل إعمالها و قد يبقي العمل^۷

و وصل کردن ما به این حروف (إن و أن) باطل کننده ی عمل کردن آنهاست و گاهی هم عمل باقی می ماند.

^۱ و بعد ذات الكسر، تصحب الخبر لام ابتداء، نحو: إني لوزر

^۲ این لام در واقع همان لام ابتدا است که برای تأکید می آمد ولی از باب کراهت دو تأکید پیاپی به سوی خبر سر خورده است و مزحلقه (سرخورده) نامیده شده است.

^۳ و لا يلي ذا اللام ما قد نفيا و لا من الأفعال ما ك«رضيا»

^۴ تقدیر: و لا ما كرضى من الأفعال

^۵ و قد يليها مع قد كإنّ ذا لقد سما على العدى مستحوذا

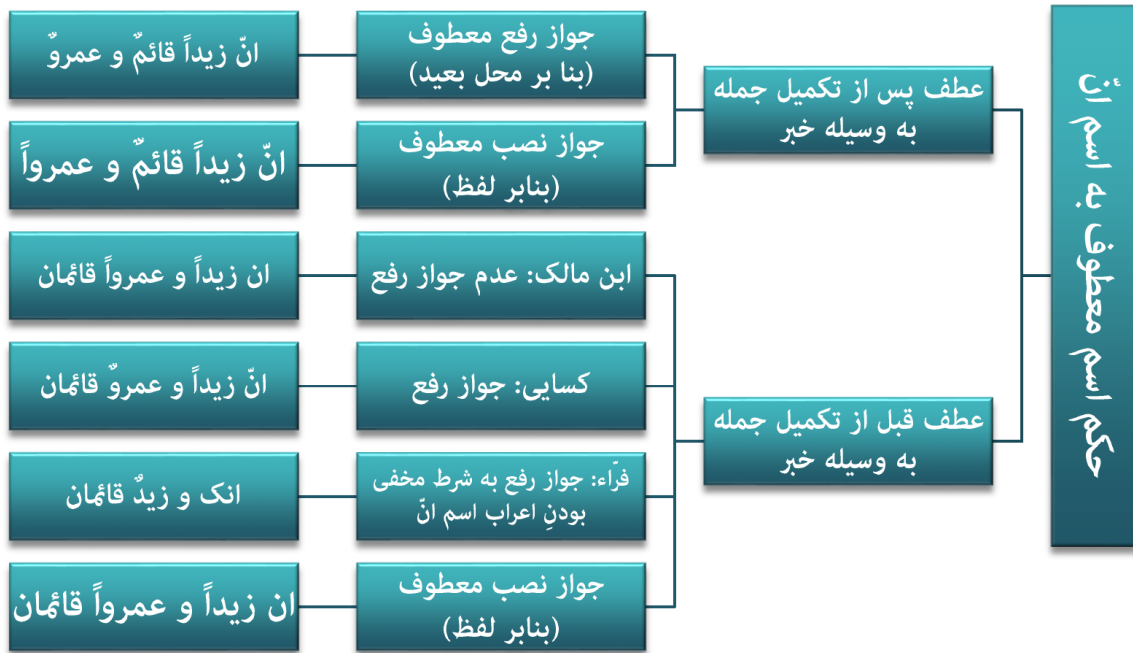
^۶ الواسط: حال از معمول خبر است که خلاف عادت به صورت معرفه آمده است برای وزن شعر

^۷ و تصحب الواسط معمول الخبر و الفصل و اسما حلّ قبله الخبر

^۸ و وصل «ما» بذی الحروف مبطل إعمالها و قد يبقي العمل



عطف بر منصوب «إن» و اخوات



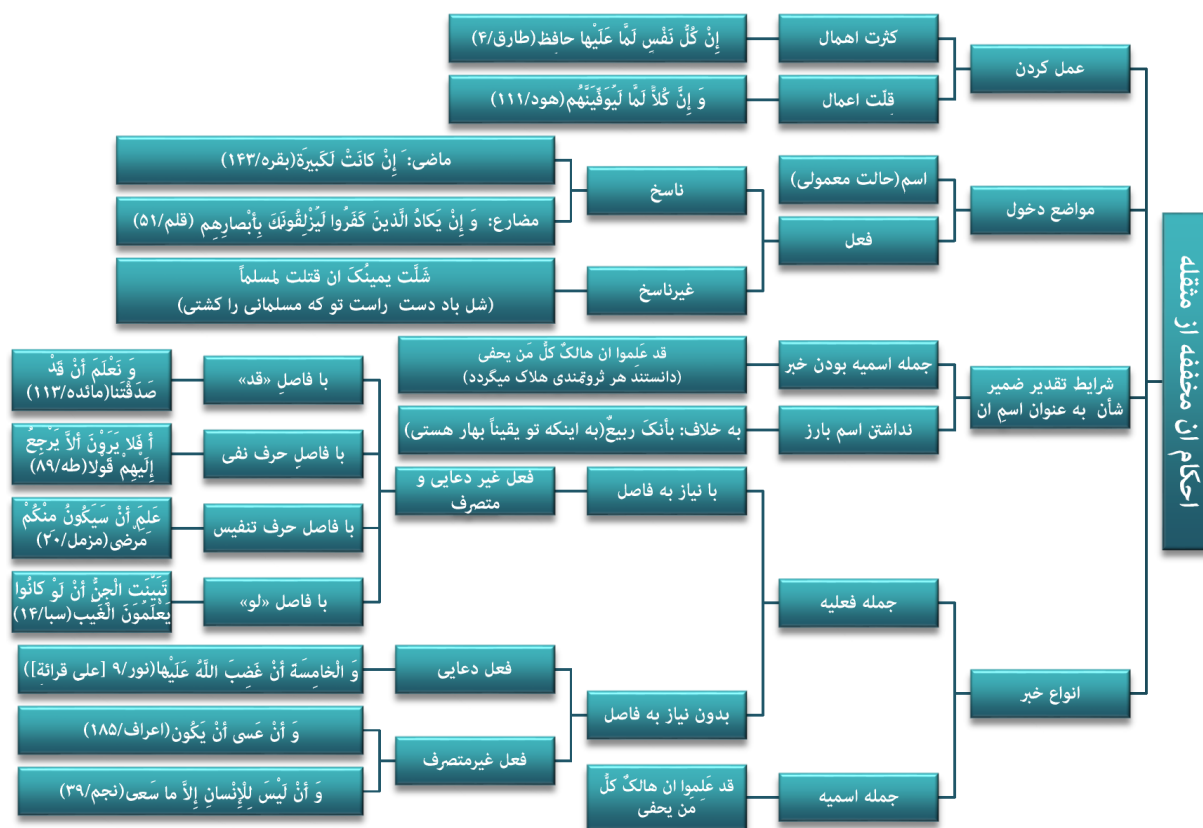
نکته ۱: لکن نیز در این حکم همانند انّ است و تنها تفاوت آن با حکم انّ وجود شرط تقدم ماده «علم» بر آن است
 نکته ۲: فقط فراء نصب دادن معطوف بر اسم لیت، لعل، کأن را به شرط قرارگرفتن بعد از خبر مجاز دانسته است.

منصوب إن بعد آن تستکملا

۱۵: و جائز رفعك معطوفا علی

و رفع دادن تو به معطوفی که بر منصوب إن عطف شده است جایز است در صورتی که إن (با گرفتن خبر) کامل شده باشد (معطوف بعد از خبر إن قرار گیرد نه قبل از آن).

آن مخففه از مثقله



نکته: شاداً بدون فاصل آمدن آن بر فعل متصرف غیر دعایی شنیده شده است، مانند: عَلِمُوا أَنْ يَأْمَلُونَ (یقین کردند که مورد امید هستند)

۱۶: وَ خَفَّتْ إِنْ فَقَلَّ الْعَمَلُ وَ تَلَزَمَ اللَّامُ إِذَا مَا تَهْمَلُ^۱

و آن مخففه می گردد، پس (موارد) عمل کردن آن کم می شود و زمانی که مهمل (بی عمل) نشده باشد وجوبا (آوردن) لام مزحلقة (بر خبر آن) لازم می آید.

۱۷: وَ رَهْمَا اسْتَغْنَى عَنْهَا إِنْ بَدَأَ مَا نَاطِقٌ أَرَادَهُ مَعْتَمِدًا^۳

و چه بسا بی نیازی حاصل شود از آوردن لام مزحلقة اگر آنچه متکلم اراده کرده است ظاهر شود، در حالتی که متکلم اعتماد و اطمینان به این ظهور دارد.

۱ ما نافیه
 ۲ وَ خَفَّتْ إِنْ فَقَلَّ الْعَمَلُ
 ۳ وَ رَهْمَا اسْتَغْنَى عَنْهَا إِنْ بَدَأَ
 ۱ ما نافیه
 ۲ وَ تَلَزَمَ اللَّامُ إِذَا مَا تَهْمَلُ
 ۳ ما ناطقٌ أَرَادَهُ مَعْتَمِدًا



۱۸: و الفعل إن لم يك ناسخاً فلا تَلْفِيه غالباً بإن ذي موصلاً^۱

و فعل اگر ناسخ نبود (جزو افعال ناقصه و اخواتش مانند كان و كاد نبود)، پس آن را غالباً در حالت وصل شده به ان [مخففه] نمیایی.

۱۹: و إن تخفّف أن فاسمها استكن^۲ و الخبر اجعل جملة من بعد أن^۳

و اگر آن مخفف شود پس اسم آن در تقدیر است و خبر را جمله ای که بعد از آن آمده است قرار بده .

۲۰: و إن یکن فعلاً و لم یکن دعا و لم یکن تصریفه ممتنعاً

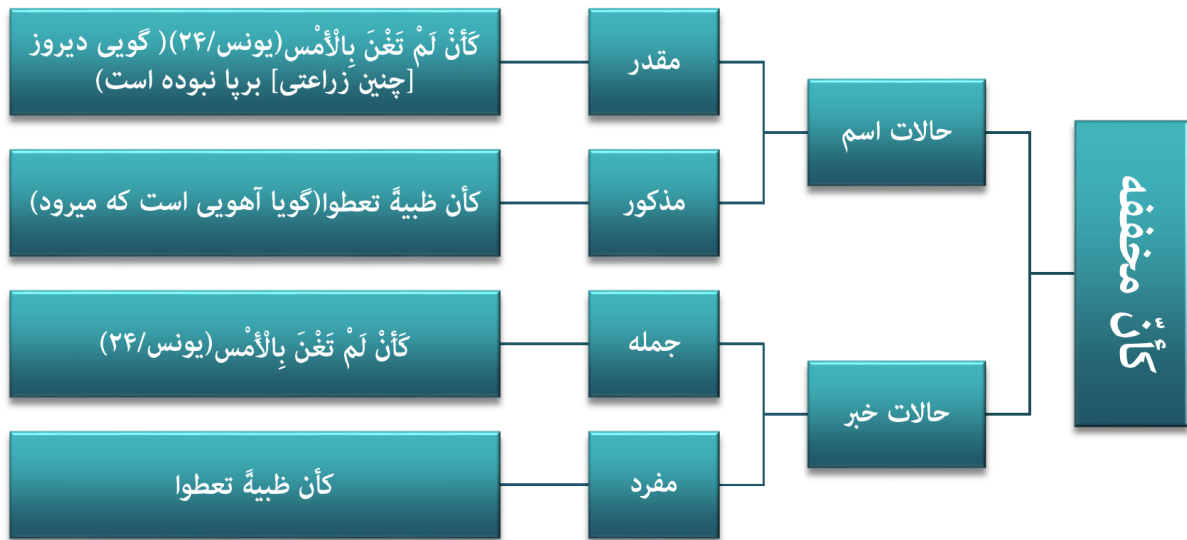
اگر [خبر آن مخففه جمله] فعلیه باشد و [در عین حال این جمله فعلیه] دعا نباشد و تصریف آن فعل نیز ممتنع نباشد ... (متصرف باشد).

۲۱: فالأحسن الفصل بقد أو نفي أو تنفیس أو لو و قلیل ذکر لو^۴

... پس [در این حالت] احسن این است که به وسیله قد، یا نفی یا تنفیس (س، سوف) یا لو، فصل ایجاد شود در حالیکه آوردن لو قلیل است.

۱ و الفعل إن لم يك ناسخاً فلا
۲ استكن: از ماده كتن و باب استفعال است. استكن الشيء: استتر. الخبر مفعول به اول اجعل و مقدم، و جمله مفعول به دوم.
۳ و إن تُخَفَّفَ أن فاسمها استكن
و الخبر اجعل جملة من بعد أن
۴ و إن یکن فعلاً و لم یکن دعا
و لم یکن تصریفه ممتنعاً
۵ ... فالأحسن الفصل بقد أو نفي أو تنفیس أو لو و قلیل ذکر لو

کأن مخففه از مثقله (و سایر حروف)



نکته: از بین سایر حروف مشبّهة بالفعل لعلّ مخففه نمی‌شود و لکنّ مخفف شده و به عنوان حرف عطف به کار می‌رود (در این حالت به جز یونس و اخفش، عمل کردن آن را نمی‌پذیرند)

منصوبها و ثابتاً ایضاً روی^۲

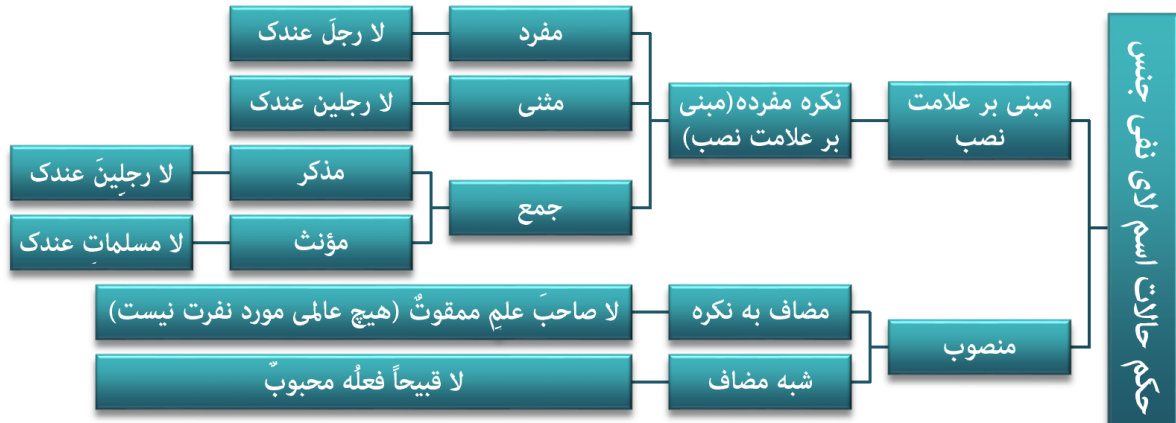
۲۲: و خُفِّتْ^۱ کأنّ ایضاً فنوی

و همچنین کأنّ هم مخففه می‌شود پس منصوب آن در تقدیر گرفته می‌شود و ثبوت (ظهور) این منصوب به صورت لفظ هم نقل شده است.

۱ خُفِّتْ الشیءَ: جعله خفیفاً.
 ۲ و خُفِّتْ «کأنّ» ایضاً فنوی
 منصوبها و ثابتاً ایضاً روی

«لا» نفي جنس

حالات اسم «لا»



مفردة^۱ جاءتک^۲ أو مکرة^۳

۱: عمل إن اجعل للا في النكرة

قرار بده عمل إن را برای لا [ای نفي جنس] در [جایی که اسم آن] نکره باشد و در حالی که این اسم نکره، نزد تو مفرد [مانند لا رجل فی الدار] یا مکرر [مانند لا حول و لا قوة] آمده باشد.

و بعد ذاك الخبر اذکر رافعه^۴

۲: فانصب بها مضافا او مضارعه

پس منصوب کن به وسیله لای نفي جنس [اسم] مضاف [به نکره] یا شبیه آن را و بعد از این اسم، ذکر کن خبر را در حالی که رفع دهنده ی آن خبر هستی.

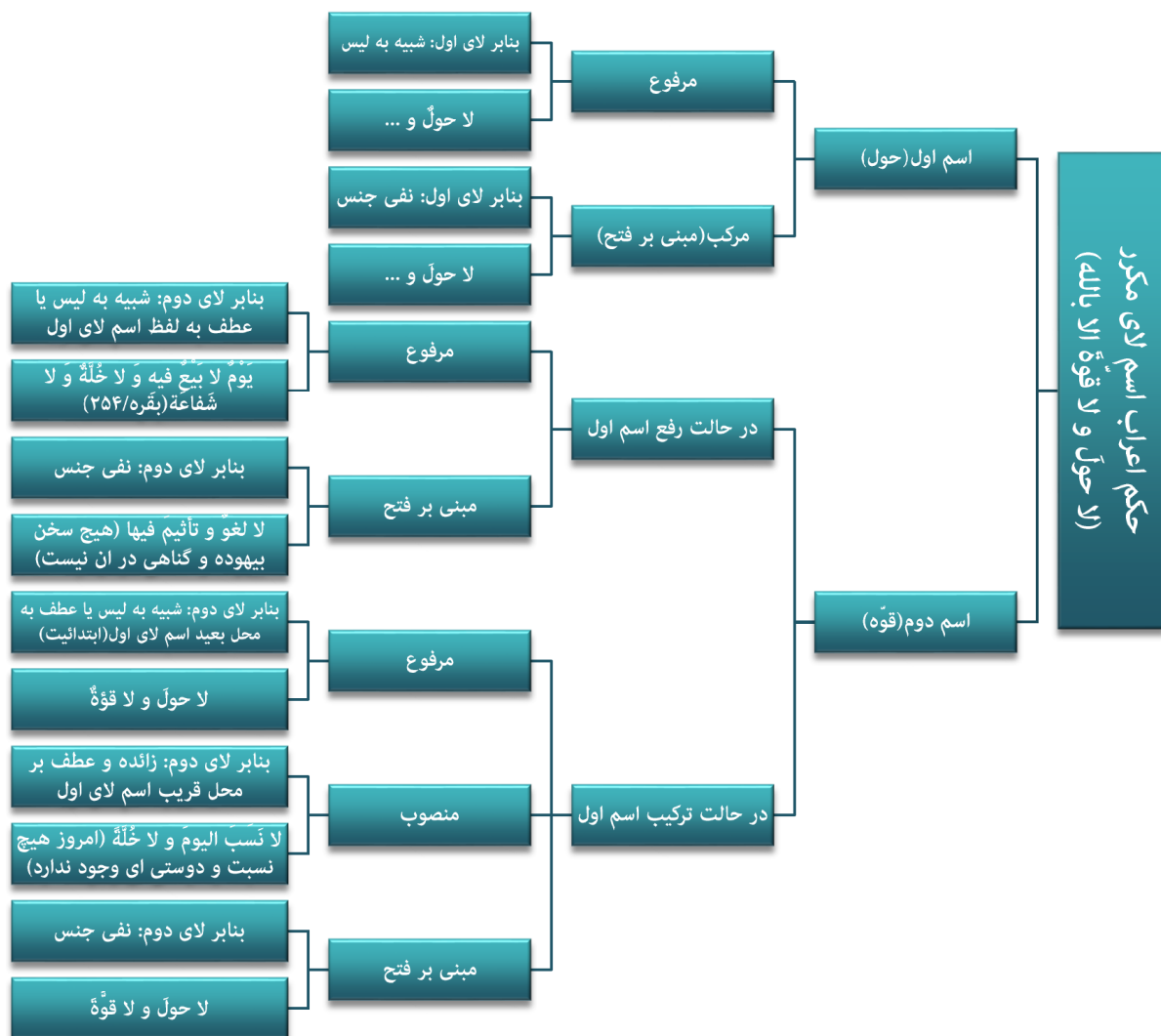
۱ مفردة: حال از فاعل جاءت.

۲ جاءه: نزد او آمد. (بندریگی، وسیط، ۳۱۰)

۳ عمل إن اجعل للا في النكرة

۴ فانصب بها مضافاً او مضارعه و بعد ذاك، الخبر اذکر رافعه

حکم اسم «لا» مکرر (مسأله «لا حول و لا قوه الا بالله»)



۳: و ركب المفرد فاتحا ك«لا»

حول و لا قوه و الثان اجعلا^۱

ترکیب کن (لا را) با مفرد (واقع شونده بعد از لا) را در حالی که تو فتح دهنده (به آن) هستی. مانند (هیچ توانی و هیچ قوتی نیست مگر به مدد خدای متعال) و دومی (معطوف به اسم لا) را قرار بده ...

۴: مرفوعا او منصوبا او مرکبا

و ان رفعت أولا لا تنصبا^۲

۱ و رَكَّبَ المفردُ فاتحاً ك«لا»
 ۲ مرفوعا او منصوبا او مرکبا

حول و لا قوه و الثان اجعلا
 و ان رفعت أولا لا تنصبا



... و دومی (معطوف به اسم لا) را قرار بده به صورت مرفوع (عمل لیس برای لا دوم یا عطف بر محل بعید اسم لای اول قبل از نسخ : مبتدا و زائده گرفتن لای دوم) یا منصوب (عطف بر محل قریب اسم لای اول و زائده گرفتن لای دوم) یا مرکب (مرکب مزجی و مبنی بر فتح مانند احد عشر) و اگر اسم اول را رفع دادی معطوف را نصب نده.

توابع اسم «لا»



۵: و مفرداً نعتاً لمبني يلي

و نعت مفردی را که به دنبال مبنی (اسم لای نفی جنس) واقع می شود یا فتحه بده (مبنی بر فتح کن) و یا منصوب کن و یا رفع بده تا عدالت پیشه کنی.

۶: و غیراً ما يلي و غیر المفرد لا تبين و انصبه أو الرفع اقصده

و آنچه در پی اسم لای نفی جنس نمی آید و یا غیر مفرد می آید را مبنی نکن و به آن نصب بده یا رفع دادنش را مقصود خود قرار بده (اراده و اختیار کن).

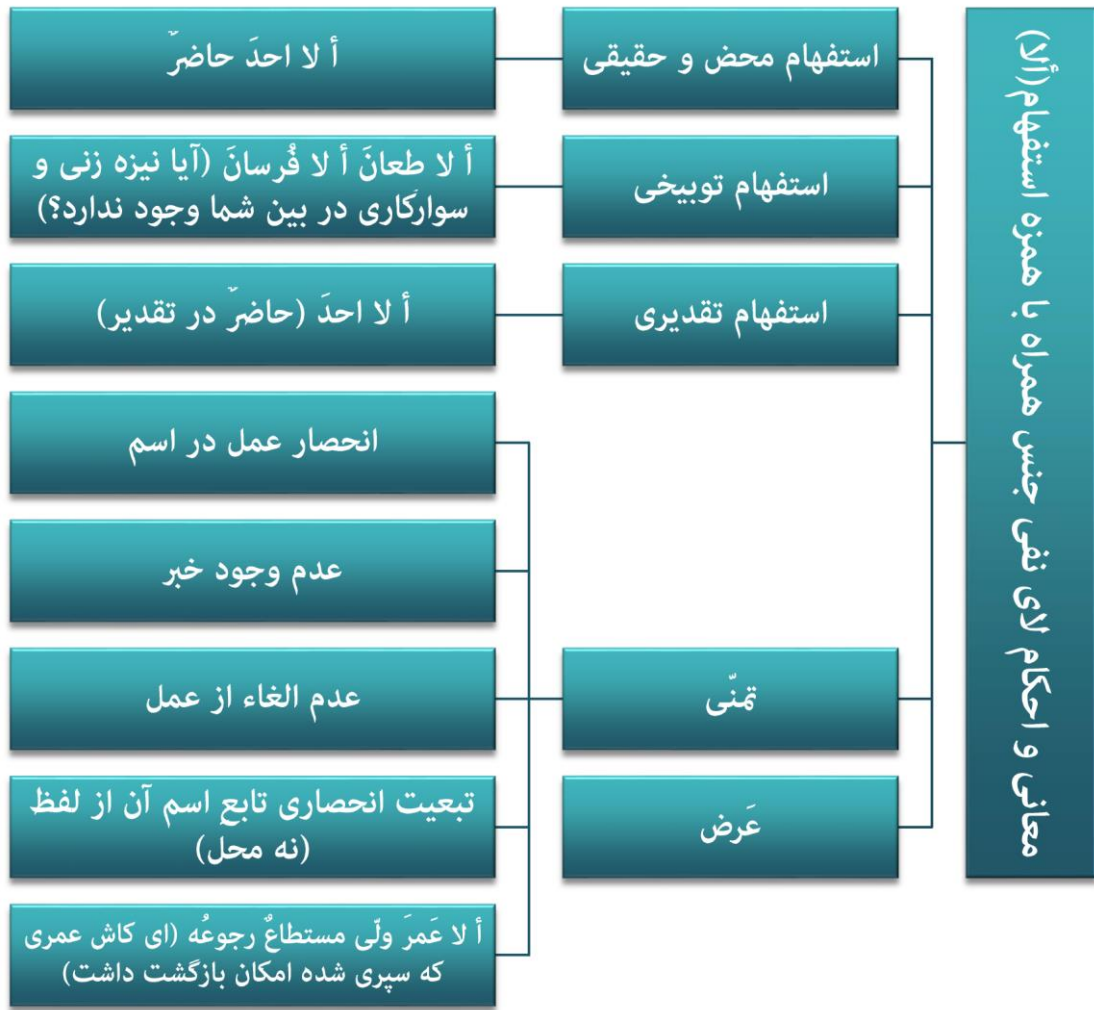
۷: و العطف إن لم تتكرر «لا» احکماً له بما للنعت ذي الفصل انتمی

و عمل عطف اگر بدون تکرار «لا» باشد برای آن «معطوف» حکم به همان «حکمی» بنما که برای صفت «غیرمتصل» نسبت داده شده بود.

۱ مفرداً را می توان صفت مقدم برای نعتاً گرفت (که خلاف قاعده صفت است و باید موخر می شد) و یا حال از آن (که حال از نکره خلاف قاعده ی حال است ولی ضرورت است)
۲ و مفرداً نعتاً لمبني يلي فافتح أو انصب أو ارفع تعدل
۳ غیر : مفعول لا تبين.
۴ یلیه بوده در اصل که مفعول آن حذف شده است، ه به لای نفس جنس بر می گردد.
۵ و غیر ما يلي و غیر المفرد لا تبين و انصبه أو الرفع اقصده
۶ احکمن له را میتوان باب اشتغال در نظر گرفت با اسلوب زیداً مررت به و زیداً اضر به و العطف را اسم سابق در نظر بگیریم و چون فعل ذی طلب است، مانند زیداً راجع النصب است اما چون اسم سابق اسم عام است، واجب الرفع است.
۷ و العطف إن لم تتكرر لا احکماً له بما للنعت ذي الفصل انتمی



عمل یا افعال «همزه استفهام + لا»



۸: و أعط «لا» مع همزة استفهام

ما تستحقّ دون الاستفهام^۱

و به لای نفی جنس در حالت همراهی با همزه استفهام همان عملی را بده که در حالت بدون همزه استفهام مستحق (شایسته) آن است.

حذف خبر «لا»

۹: و شاع في ذا الباب إسقاط الخبر

إذا المراد مع سقوطه ظهر^۲

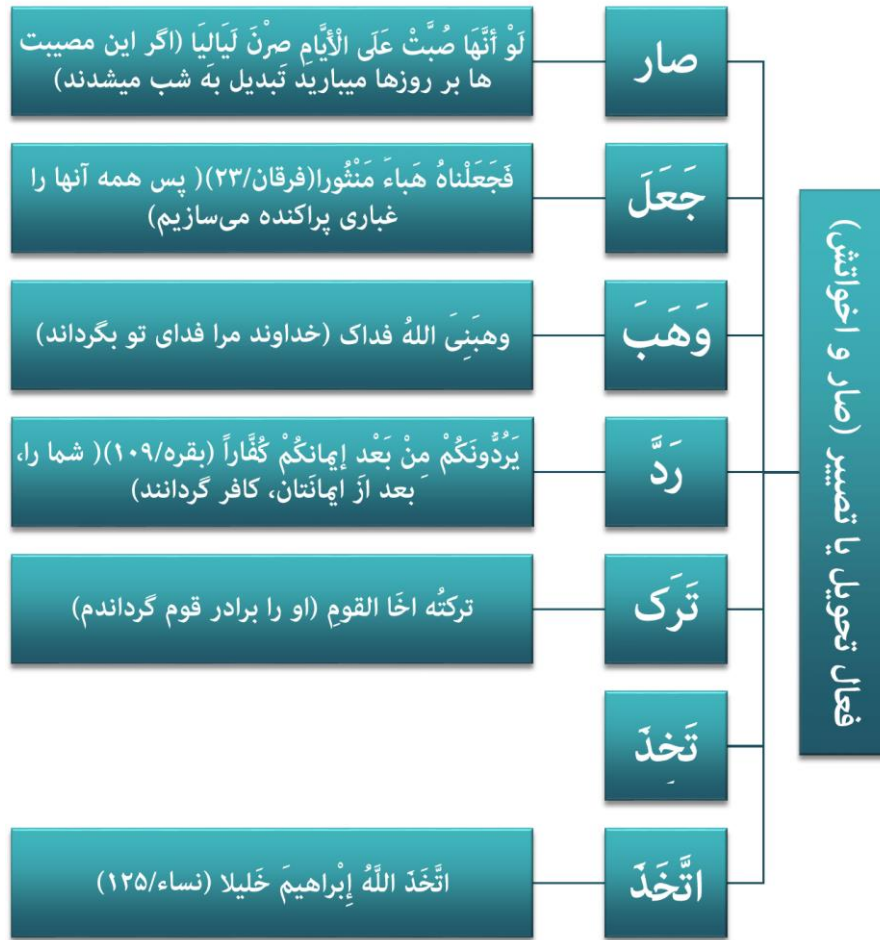
و در این باب (اسم و خبر لای نفی جنس)، زمانی که مراد با افتادن خبر نیز ظاهر باشد، افتادن خبر فراگیر است.

^۱ ما تَسْتَحِقُّ دُونَ الاسْتِفْهَامِ
إذا المراد مع سقوطه ظهر

^۲ و شاع في ذا الباب إسقاط الخبر

ظن و أخواتها





۱: انصب بفعل القلب جزأى ابتدا أعني «رأى» «خال» «علمت» «وجد»^۱

به وسیله فعل قلبی دو جزء ابتدا (مبتدا و خبر) را منصوب کن، منظورم از فعل قلبی اینهاست: رأی و خال و علم و وجد و ...

۲: «ظن» «حسبت» و «زعمت» مع «عد» «حجا» «دری» و «جعل» اللذک «اعتقد»^۲

... ظن و حسب و زعم و عد و حجا و دری و جعل مانند اعتقد...

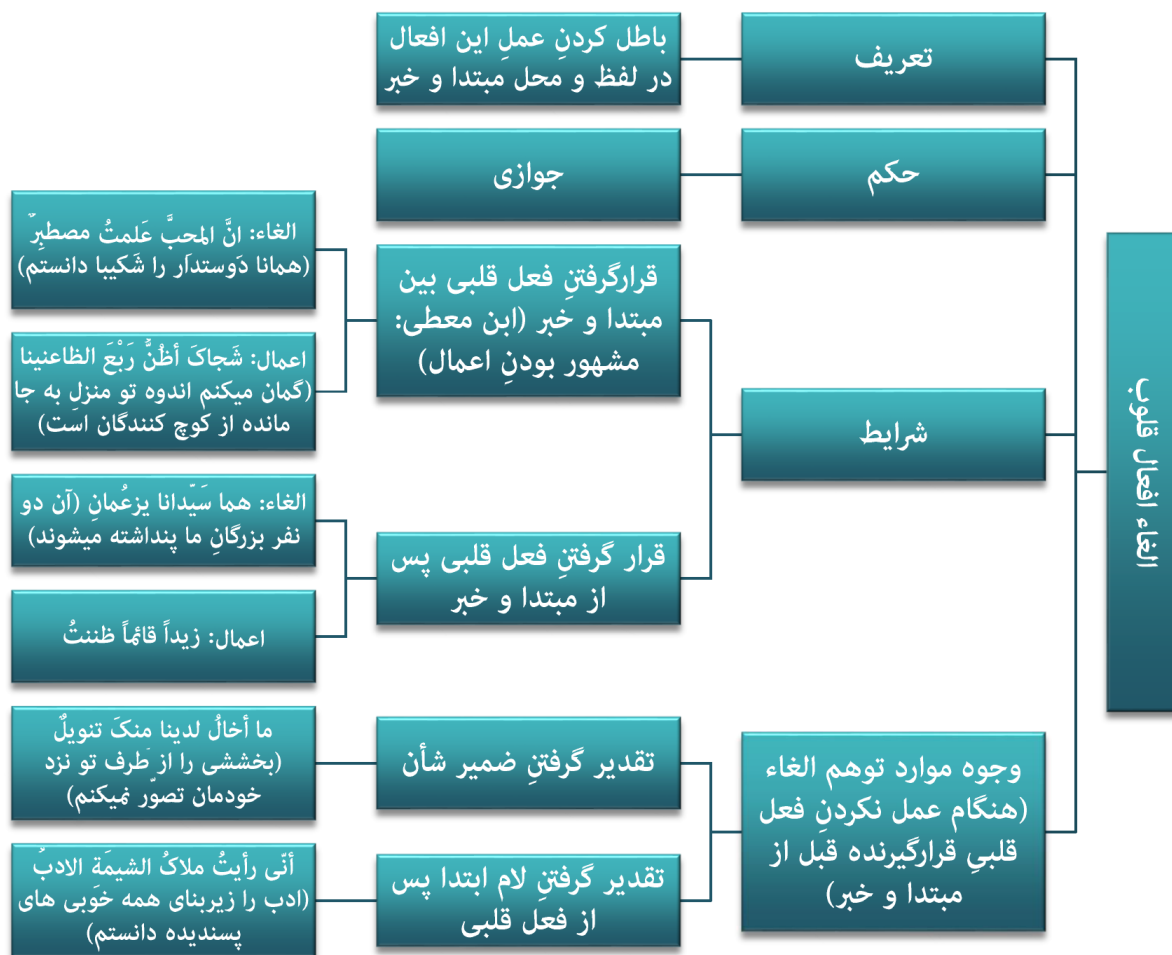
۳: و «هب» «تعلم» و التي كـ «صيرا» أيضا بها انصب مبتدا و خيرا^۳

... و هب و تعلم. و همچنین به وسیله آن افعالی که مانند صیر هستند نیز مبتدا و خبر را منصوب کن.

^۱ أعني رأی خال علمت و جد
^۲ حجا، دری و جعل اللذک كاعتقد
 أيضا بها انصب مبتدا و خيرا

^۱ انصب بفعل القلب جزأى ابتدا
^۲ ظن حسبت و زعمت مع عد
^۳ و هب، تعلم و التي كصيرا

الغاء و تعلیق افعال قلوب





نکته ۱: ابن هشام در مورد تعلیق به وسیله ان و لا نافية، تقدم قسم مذکور یا مقدر را شرط کرده است.
 نکته ۲: مصنف در شرح کافیه آورده که اگر ادات استفهام در درون مفعول دوم باشد نصب مفعول اول ارجحیت دارد. علمت زیداً ابو من هو؟

۴: و خص بالتعلیق و الإلغاء ما من قبل «هب» و الأمر «هب» قد ألزما^۲

و آنچه قبل از فعل «هب» ذکر شد به تعلیق و الغاء اختصاص یافته است (در مورد آن اختصاصاً تعلیق و الغاء جاری می‌شود) و فعل «هب» به امر آورده شدن ملزم شده است (امر آمدن در مورد آن واجب شده است).

^۱ خص هم میتواند فعل امر باشد هم فعل ماضی مجهول، اما با توجه به اینکه در بیت بعدی فعل امر آمده است، میتوان گفت که این هم بهتر است امر باشد.
^۲ و خص بالتعلیق و الإلغاء ما من قبل هب و الأمر هب قد ألزما

۵: کذا «تَعَلَّمَ» و لغير الماض من سواهما اجعل كل ما له زكن^۱

فعل تعلم نیز اینچنین است (تنها به صورت امر می آید) و برای غیر ماضی از این افعال نیز، به جز این دو (هب و تعلم) کلیه آن احکامی که برای ماضی آنها دانسته شده است را (مورد عمل) قرار بده.

۶: و جَوِّزُ الإِغَاءِ لا في الإبتدا و انو ضمير الشَّانِ أو «لام ابتدا»^۲

و الغاء را از موارد جوازی بدان، مگر در حالتی که فعل قلبی در ابتدای جمله قرار گیرد و ...

۷: في موهم إغاء ما تقدما و التزم التعلیق قبل نفي «ما»^۳

... و در موارد وهم انگیز برای الغاء شدن (یا نشدن) فعل پیشی گیرنده (از دو معقول)، ضمیر شأن یا لام ابتداء در تقدیر بگیر و در موارد قرار گرفتن فعل قلبی قبل از مای نافی ملتزم تعلیق باش (تعلیق را واجب بدان).

۸: و «إن» و «لا»، «لام ابتداء» أو قسم كذا و الاستفهام ذا له انحتم^۴

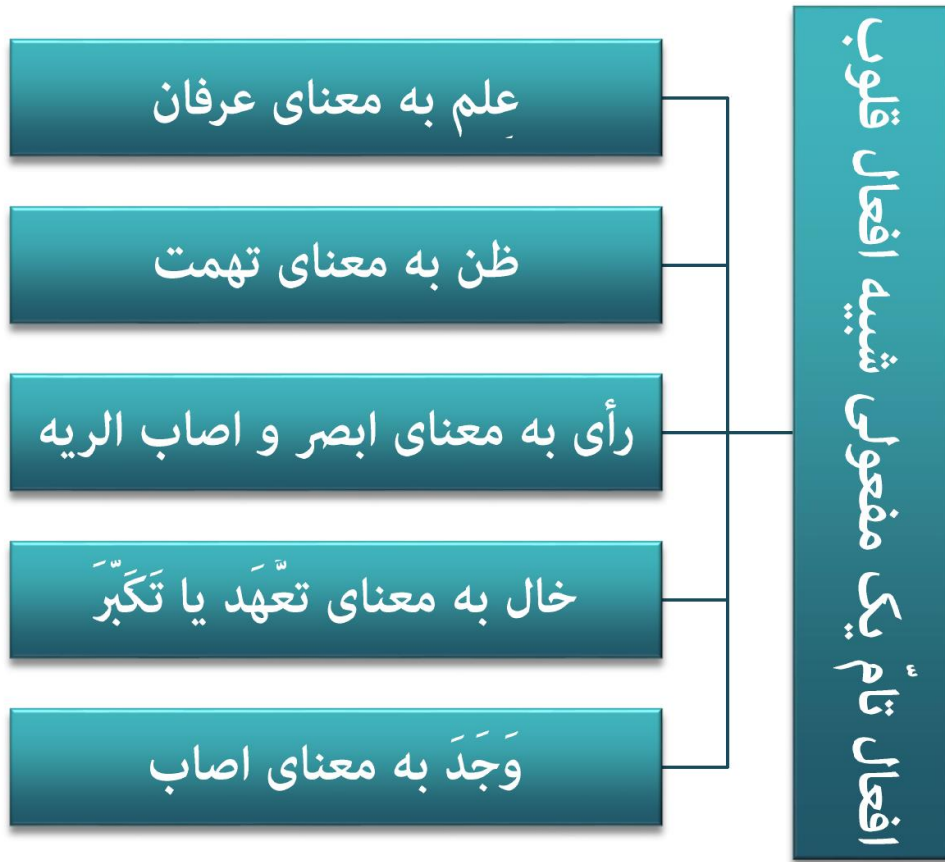
و در موارد آمدن إن (نافیه) و لا (نفی) و لام ابتداء و (لام) قسم نیز اینچنین است (افعال قلبی تعلیق وجوبی می شوند). و همچنین برای (آمدن) استفهام (بعد از فعل قلبی) نیز این حکم قطعی است.

^۱ کذا تَعَلَّمَ و لغير الماض من
^۲ و جَوِّزُ الإِغَاءِ لا في الإبتدا
^۳ في موهم إغاء ما تقدما
^۴ و إن و لا، لامُ ابتداءٍ أو قسمٌ

سواهما اجعل كل ما له زكن
و انو ضمير الشَّانِ أو لامُ ابتدا
و التزم التعلیق قبل نفي ما
كذا و الاستفهام ذا له انحتم



افعال یک مفعولی شبيه به افعال قلوب^۱



۹: ل «علم»^۲ عرفان^۳ و «ظن»^۴ تهمة^۵ تعدية لواحد ملتزمة^۶

برای علم به معنی عرفان و ظن به معنی تهمت زدن متعدی شدن به یک مفعول مورد التزام و پایبندی (نحویون) است.

۱۰: و ل «رأی» الرؤیا انم ل «علما»^۷ طالب^۶ مفعولین من قبل انتمی^۷

برای رأی از مصدر رؤیا (خواب دیدن) همان حکمی را که پیش از این برای فعل طالب دو مفعول از ماده علم نسبت داده شد، نسبت بده.

^۱ این افعال، قلبی نیستند.

^۲ لعلم عرفان خبر مقدم و تعدیة مبتدای مؤخر، لواحد متعلق به تعدیه و ملتزمه صفت برای تعدیه.

^۳ علم عرفان و ظن تهمة، اضافه بیانیه به تقدیر من هستند.

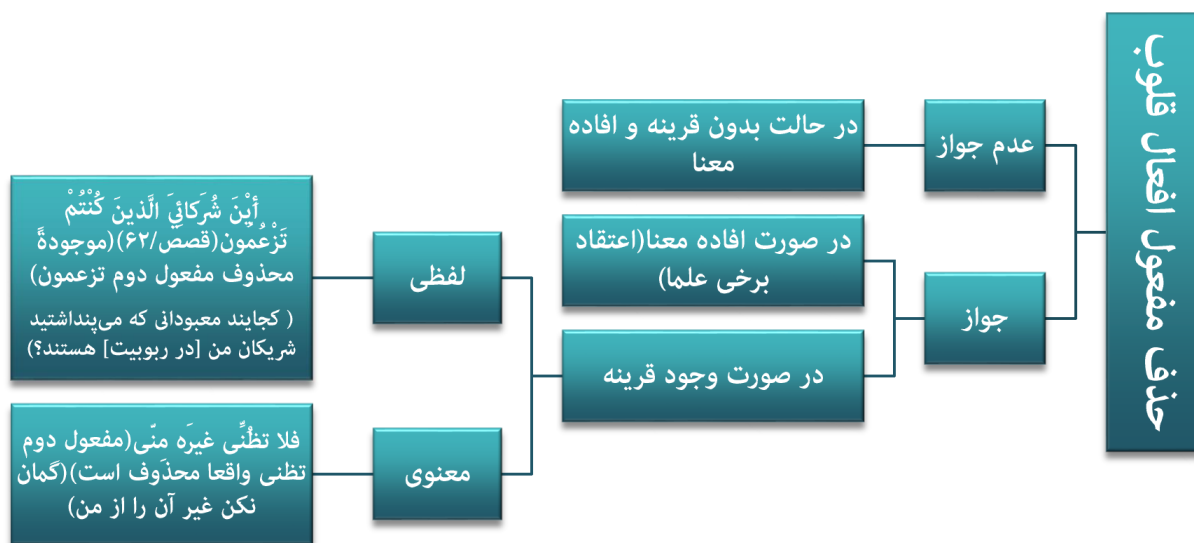
^۴ التهمة: مصدر باب افتعال از ماده وهم به معنا شك فی صدق احد.

^۵ لعلم عرفان و ظن تهمة تعدیة لواحد ملتزمة

^۶ طالب نعت یا حال از علم.

^۷ و لرأی الرؤیا انم لعلما طالب مفعولین من قبل انتمی

عدم جواز حذف دو مفعول یا یک مفعول فعل قلبی

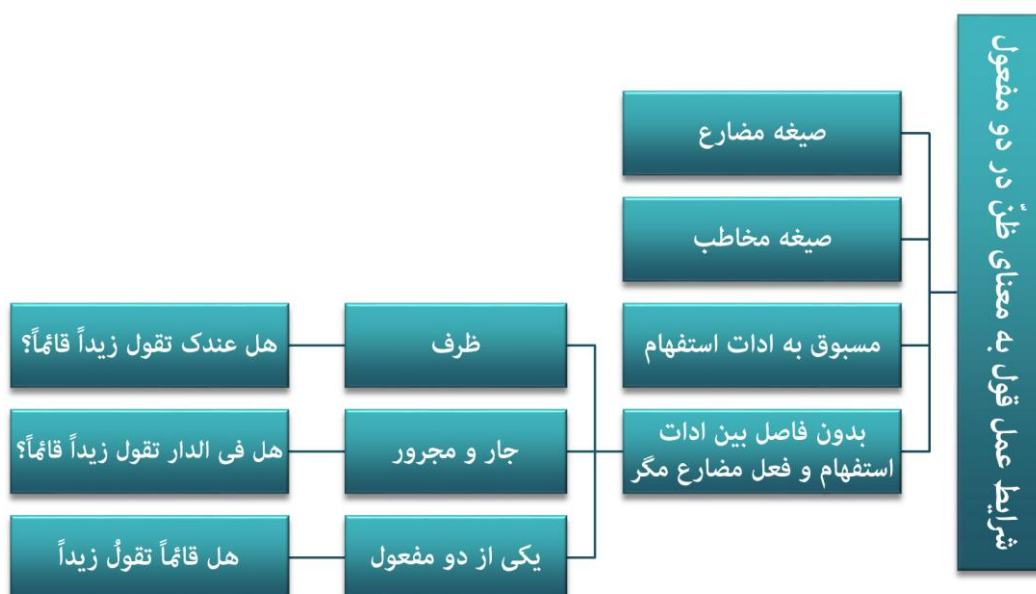


سقوط مفعولین أو مفعول^۱

۱۱ : و لا تجز هُنا بلا دلیل

در این باب (افعال قلبی) حذف شدن دو مفعول یا یک مفعول را بدون دلیل جایز ندان.

«تقول» به معنای «تظن»



^۱ سقوط مفعولین أو مفعول

و لا تجز هُنا بلا دلیل

۱۲: و ک «تظن» اجعل «تقول» إن ولي مستفهما^۱ به و لم یفصل^۲

و تقول را مانند تظن قرار بده اگر پس از ادات استفهام واقع شود و میان این دو (ادات استفهام و تظن) فاصله نیانداز [به وسیله] ...

۱۳: بغير ظرف او كظرف أو عمل^۳ و إن بعض ذي فصلت یحتمل^۴

... [فاصله نیانداز] به وسیله غیر ظرف یا شبه ظرف یا معمول فعل؛ و اگر به وسیله بعضی از این سه مورد فاصله انداختی، اشکالی ندارد.

۱۴: و أجري القول ك«ظن» مطلقا عند سليم نحو «قل ذا مشفقا»^۵

و «قول» در [زبان] قبیله سلیم مانند ظن به صورت مطلق [و بلا شرط] عمل داده شده است، مانند: گمان کن ایشان مهربان است.

^۱ مستفهم را هم میتوان اسم آلت دانست هم به تقدیر مستفهماً به (باء استعانت) در نظر گرفت.

^۲ و كتظن اجعل «تقول» إن ولي مستفهماً به و لم یفصل ...

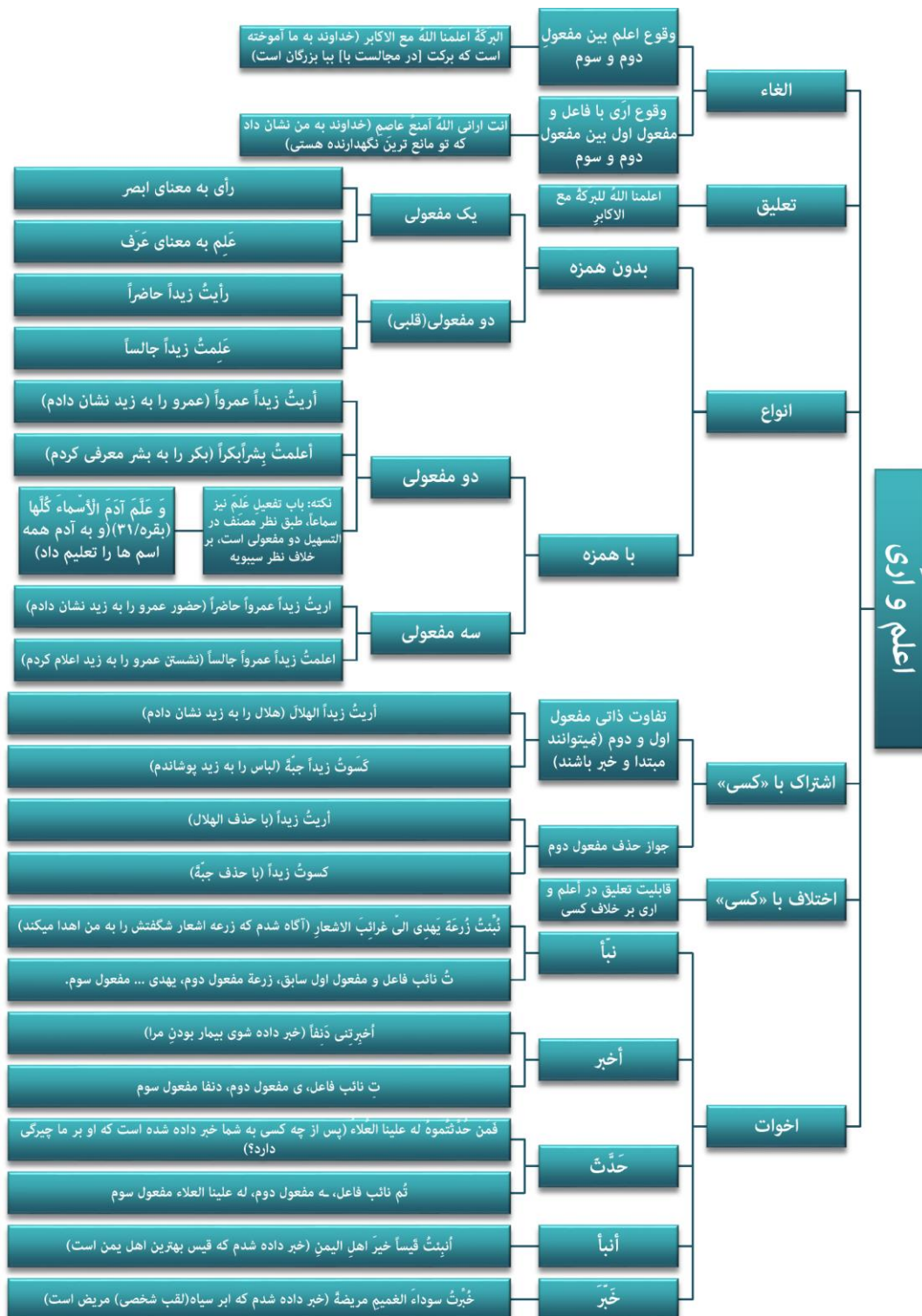
^۳ عمل در اینجا به معنای معمول فعل است.

^۴ یحتمل اصطلاحاً به معنای اشکالی ندارد است.

^۵ ... بغير ظرف او كظرف أو عمل و إن بعض ذي فصلت یحتمل

^۶ و أجري القول كظن مطلقا عند سليم نحو قل ذا مشفقا

«أعلم و أرى» و انواع آنها



نکته ۱: جمهور معتقدند حذف مفعول دوم و سوم جایز است به جز سیبویه.

نکته ۲: الغاء و تعلیق به مفعول اول تعلق نمی‌گیرد اما حذف آن و ذکر مفعول دوم و سوم جهت اختصار جایز است.

۱۵: إلى ثلاثة «رأي» و «علما»^۱ عدّوا^۱ إذا صار «أري» و «أعلما»^۲

رای و عِلْم را زمانی که به صورت اری و اعلم در می آیند، عرب به سه مفعول متعدی کرده اند.

۱۶: و ما لمفعول «علمت» مطلقا للثان و الثالث أيضا حقًا^۳

و آنچه [از عمل] برای دو مفعول باب علمت ثابت شد، مطلقا (از حیث الغاء و تعلیق و حذف دو یا یک مفعول) برای مفعول دوم و سوم نیز محقق شده است.

۱۷: و إن تعدّيا لواحد بلا همز فلاثنين به^۴ توصلًا^۵

و اگر بدون همزه (بدون بردن به باب افعال) این دو فعل (رأى و علم) متعدی به یک مفعول شده باشند، پس به وسیله همزه به دو مفعول متصل (متعدی) می شوند.

۱۸: و الثّان منهما کثاني اثني «کسا» فهو به في كلّ حکم ذو ائتسا^۶

و مفعول دوم از دو مفعول [اعلم و اری] مانند مفعول دوم فعل کسا است، پس آن مفعول در کلیه احکام به مفعول دوم کسا اقتدا می کند (از آن تبعیت می کند).

۱۹: و ك «أري» السابق «نبأ» «أخبرا» «حدّث» «أنبا» كذاک «خبرا»^۷

و نبأ، اخبر، حدث، انبا و همچنین خبر مانند اری سابق هستند.

^۱ عدّوا ماضی از ریشه عدّ است و نباید عدّوا خواند.

^۲ إلى ثلاثة «رأي» و «علما» عدّوا إذا صاراً أري و أعلما

^۳ و ما لمفعول علمت مطلقا للثان و الثالث أيضا حقًا

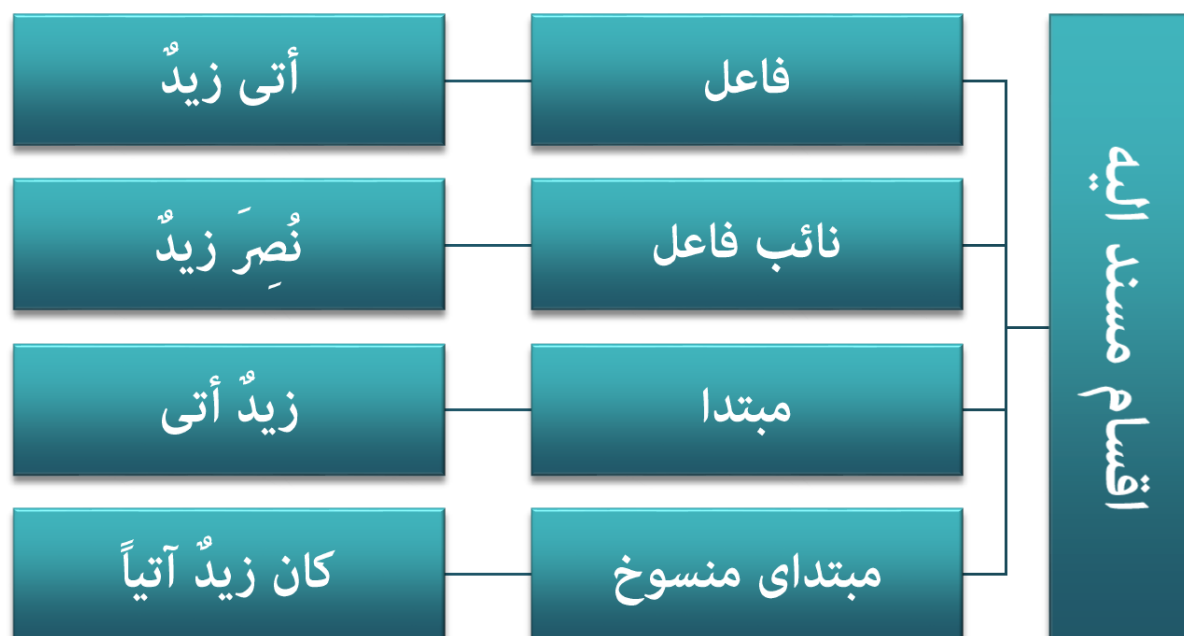
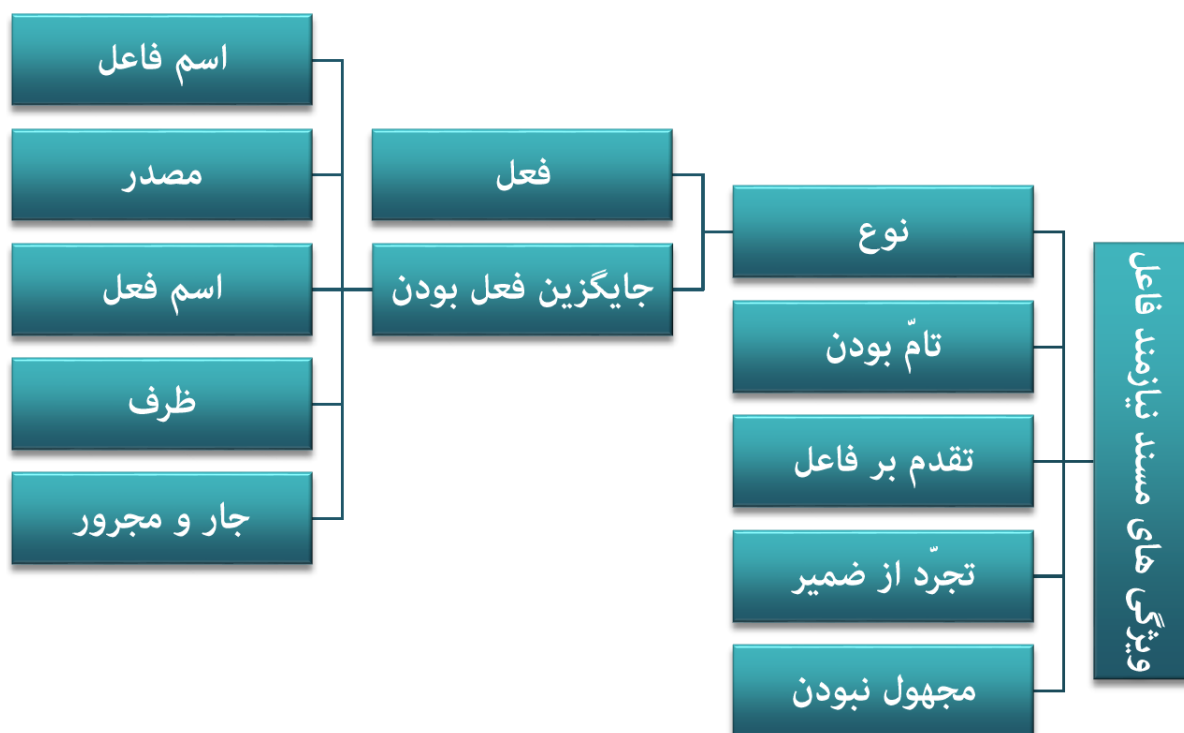
^۴ ضمير هاء راجع به همز است که همز یکی از الفاظ همزه است.

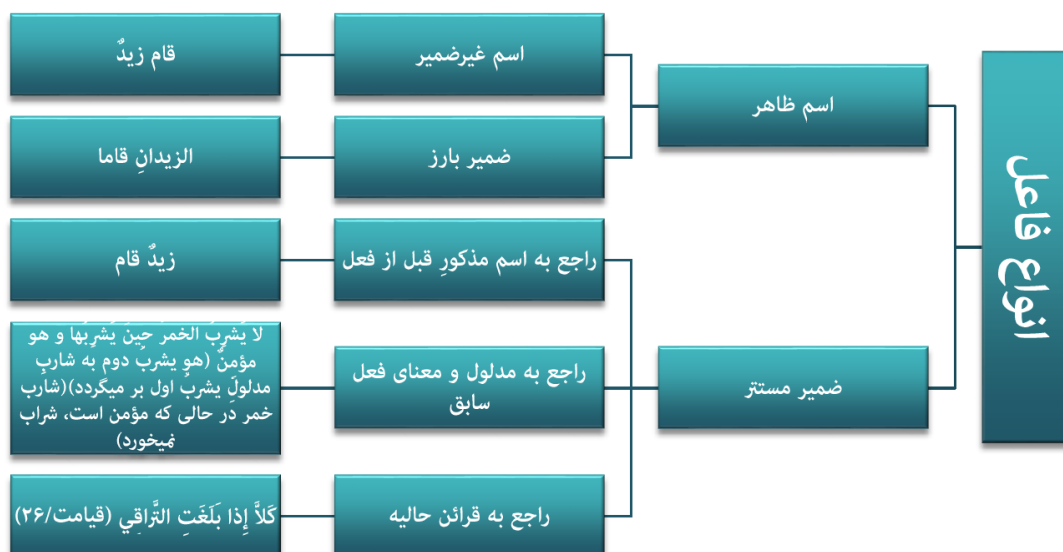
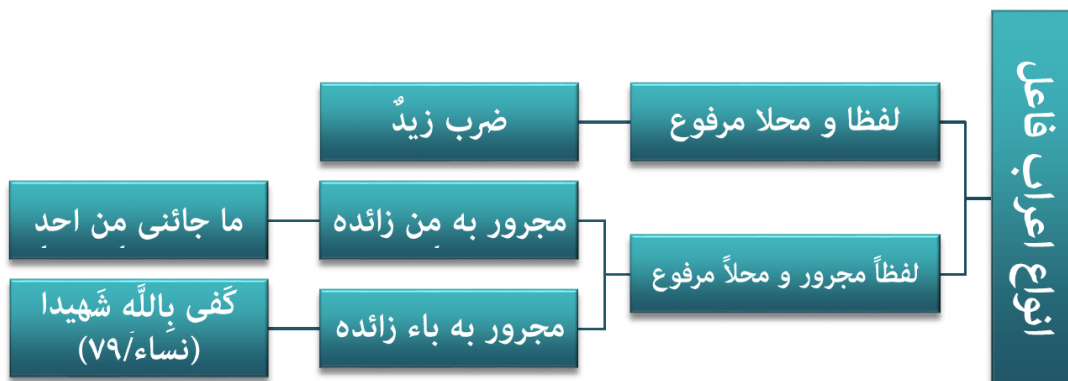
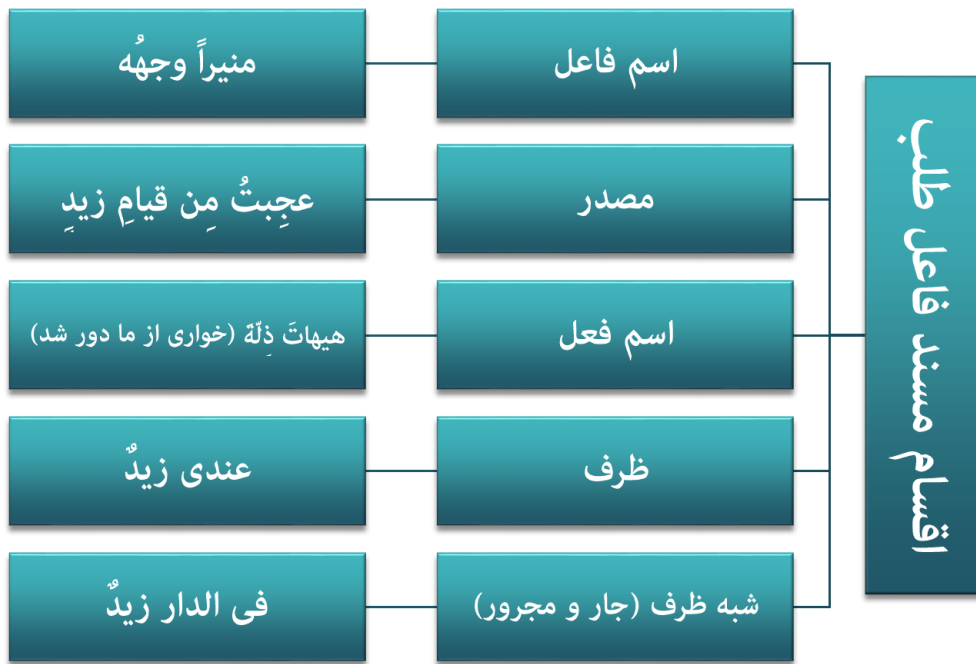
^۵ و إن تعدّيا لواحد بلا همز فلاثنين به توصلًا

^۶ و الثّان منهما کثاني اثني کسا فهو به في كلّ حکم ذو ائتسا

^۷ و كاري السابق نبأ أخبرا حدّث أنبا كذاک خبرا

هذا باب الفاعل و فيه المفعول به





تعریف فاعل

۱ : الفاعل الذي كمرفوعي «أتی» زید منیرا وجهه نعم الفتی»^۱

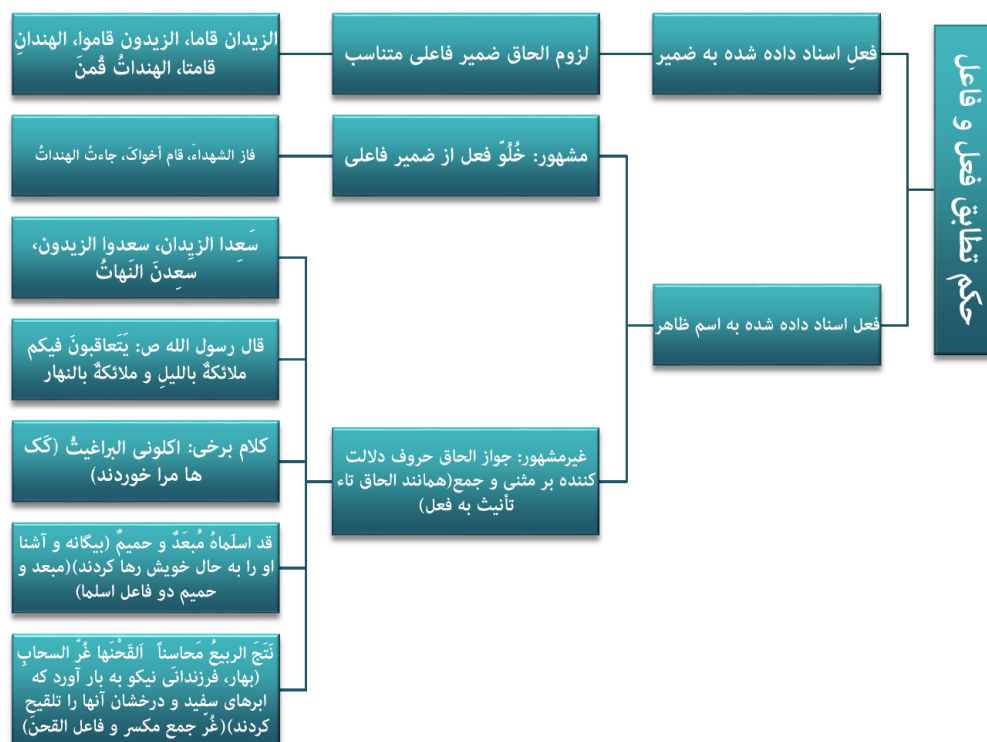
فاعل آن لفظی است که مانند دو مرفوع این جمله باشد: (زید آمد در حالی که چهره اش نورانی بود، چه خوب جوانی است).

رتبه فاعل

۲ : و بعد فعل فاعل فإن ظهر فهو و إلا فضمیر استتر^۲

و بعد از هر فعلی فاعلی است. پس اگر [اسمی با قابلیت فاعل شدن] ظاهر شد که فاعل، همان [اسم ظاهر] است و اگر ظاهر نشد پس فاعل ضمیری است که مخفی شده است.

حکم تطابق فعل و فاعل



لاثنین أو جمع ک «فاز الشہدا»^۳

۳ : و جرد الفعل إذا ما أسندا

^۱ الفاعل الذي كمرفوعي أتی
 زید منیرا وجهه نعم الفتی
 فهو و إلا فضمیر استتر
 لاثنین أو جمع کفاز الشہدا

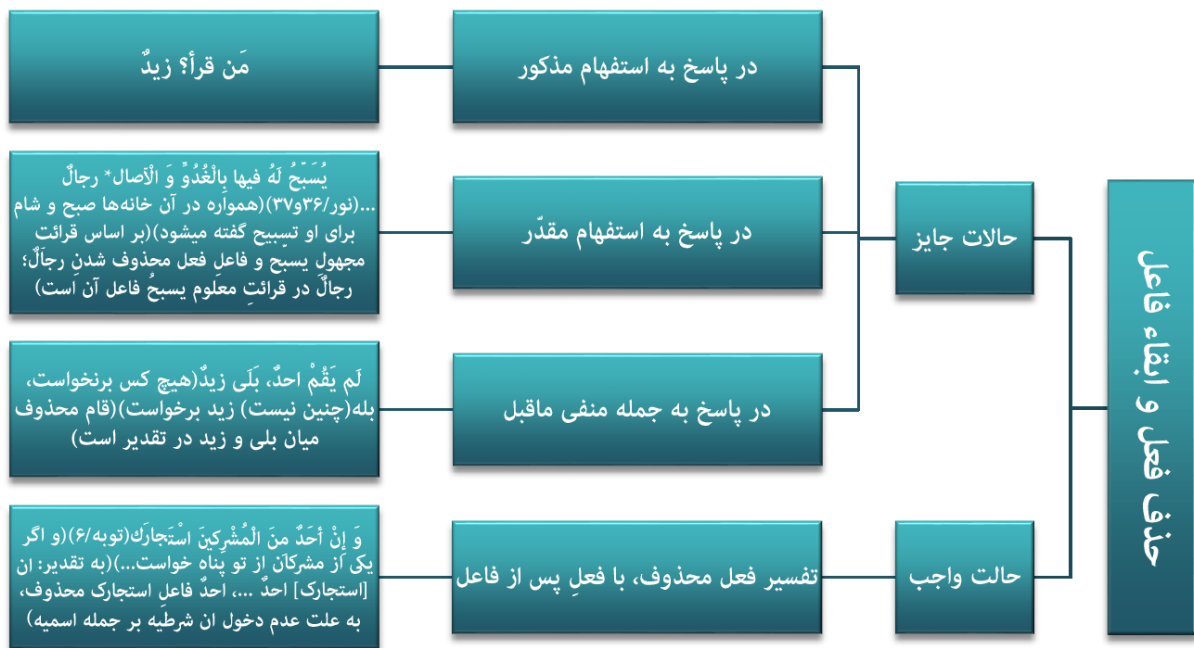
^۲ و بعد فعل فاعل فإن ظهر
^۳ و جرد الفعل إذا ما أسندا

فعل را آنگاه که به مثنی یا جمع نسبت داد شود، مجرد از ضمیر بیاور، همچون: شهیدان رستگار شدند.

۴ : و قد يقال: سَعِدَا و سَعِدُوا و الفعل للظاهر بعد مسند^۲

و گاهی فعل به فاعل ظاهر بعد از آن نسبت داده میشود و به صورت مثنی و جمع مانند سَعِدَا و سَعِدُوا آورده میشود.

حذف فعل و ابقاء فاعل



۵ : و يرفع الفاعل فعل أضمرا كمثل^۳ «زيد» في جواب «من قرأ؟»^۴

و [در بعضی موارد (وجود قرینه)] فعلی که در تقدیر گرفته شده است، فاعل را رفع می دهد، مانند زید در پاسخ پرسش: چه کسی خواند؟

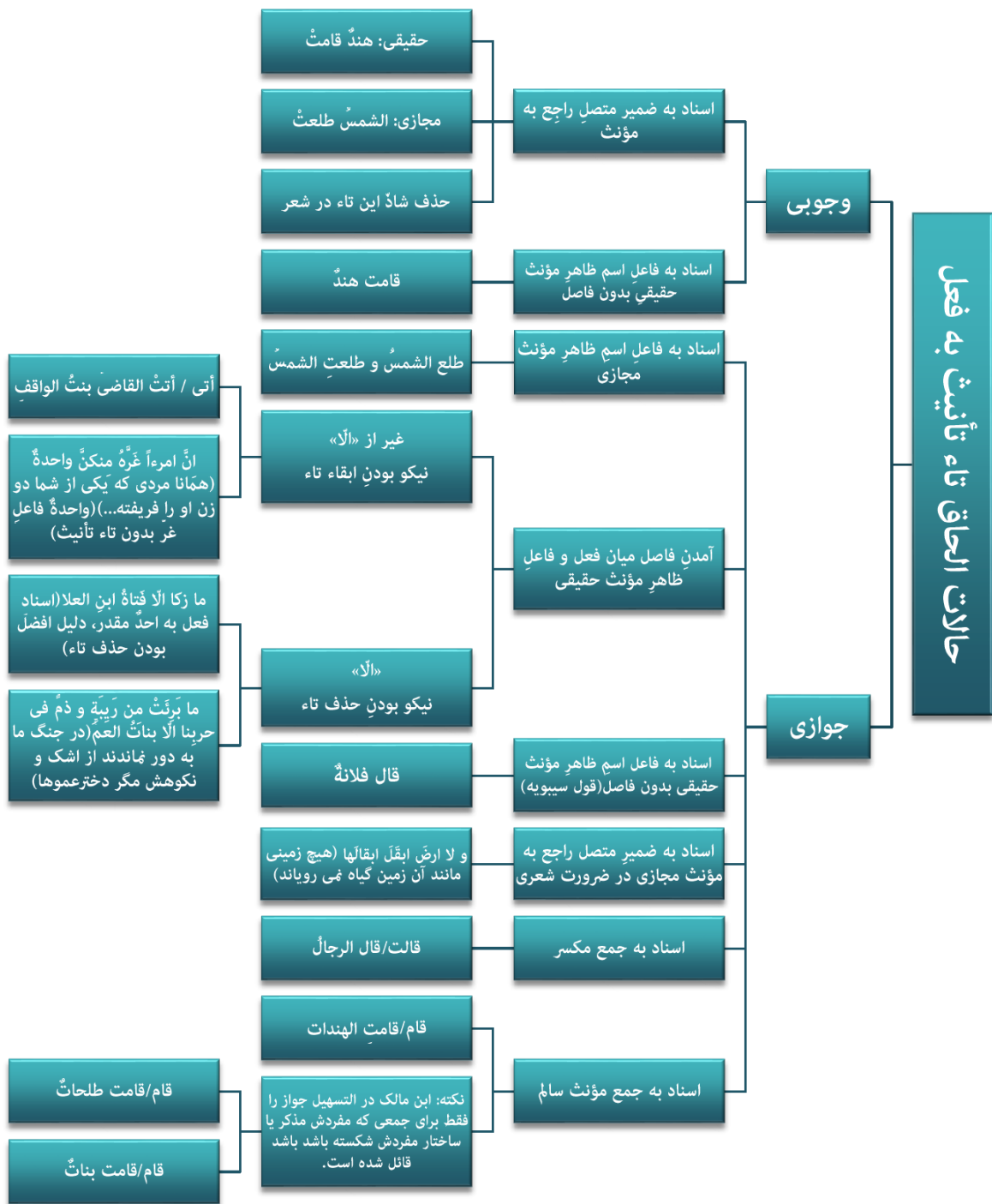
^۱ بعد در اصل بعدّه بوده که مضاف الیه آن حذف شده و مبنی بر ضمّ شده است.

^۲ و قد يُقَالُ سَعِدَا و سَعِدُوا و الفعل للظاهر بعد مسند

^۳ کاف در کمثل زائده است و مثل خبر برای مبتدای محذوف (هذا) است.

^۴ و يرفع الفاعل فعل أضمرا كمثل زيد في جواب من قرأ

الحاق تاء تأنیث به فعل



کان لأنثی ک«أبت هند الأذی»^۱

۶ : و تاء تأنیث تلی الماضي، إذا

^۱ و تاء تأنیث تلی الماضي، إذا کان لأنثی ک«أبت هند الأذی»



و تاء تأنيث به دنبال فعل ماضی می آید زمانی که فعل برای مؤنث آمده باشد مانند: ابا کرد هند از آزار دادن.

۷: و إنما تلزم فعل مضمَر متصل أو مفهم ذات حر ۱ ۲ ۳

و تاء تأنيث واجب میشود با فعلی که یا به ضمیر متصل یا به اسم ظاهری که فهماننده صاحب فرج (مؤنث حقیقی) است، اسناد داده شود.

۸: و قد يبيح الفصل ترك التاء في نحو «أتى القاضي بنت الواقف»^۴

و گاهی فاصله انداختن نیابردن تاء را [برای فعل اسناد داده شده به مؤنث حقیقی] مباح میکند، مانند: دختر پدری که واقف بود، نزد قاضی آمد.

۹: و الحذف مع فصل بـ «إلا» فضلا كـ «ما زكا إلا فتاة ابن العلاء»^۵

و حذف همراه با فصل به وسیله «إلا» برتری داده شده است مانند: پیراسته نشد مگر دختر پسر علا

۱۰: و الحذف قد يأتي بلا فصل و مع ضمير ذي المجاز في شعر وقع^۶

و این حذف (حذف تاء تأنيث) گاهی بدون فاصله افتادن [میان فعل و فاعل] رخ میدهد و [این حذف] برای ضمیر مؤنث مجازی نیز در شعر واقع میشود.

۱۱: و التاء مع جمع سوي السالم من مذکر كالتاء مع إحدی اللبّن^۷

و [آمدن یا نیامدن] تاء تأنيث با جمعی غیر از جمع مذکر سالم (جمع مکسر و جمع مؤنث سالم) همانند تاء تأنيث است با مفرد لَبْن^۸ (مفرد آن لَبْنَة است، به این معنا که دو وجهی است همانگونه که در مؤنث مجازی دو وجهی است).

۱۲: و الحذف في «نعم الفتاة» استحسنا لأن قصد الجنس فيه بين^۹

و حذف را در مانند «نعم الفتاة (چه خوب دختران جوانی هستند!)» بهتر دانسته اند زیرا اراده جنس در آن آشکار است.

^۱ حر: به معنای فرج است.

^۲ تقدیر بیت: إنما تلزم تاء التأنيث فعل فاعل مضمَر متصل أو فعل فاعل ظاهر مفهم صاحب فرج

^۳ و إنما تلزم فعل مضمَر متصل أو مفهم ذات حر

^۴ و قد يبيح الفصل ترك التاء، في نحو: أتى القاضي بنت الواقف

^۵ و الحذف مع فصل بلا فضلا كـ «ما زكا إلا فتاة ابن العلاء»

^۶ و الحذف قد يأتي بلا فصل و مع ضمير ذي المجاز في شعر وقع

^۷ و التاء مع جمع سوي السالم من مذکر كالتاء مع إحدی اللبّن

^۸ لَبْن: خشت ها

^۹ و الحذف في «نعم الفتاة» استحسنا لأن قصد الجنس فيه بين

اصل در اتصال و انفصال فاعل و مفعول به

۱۳: و الأصل في الفاعل أن يتصلا و الأصل في المفعول أن ينفصلا^۱

و اصل در فاعل این است که متصل بیاید و اصل در مفعول منفصل آمدن است.

احکام تقدیم و تأخیر فاعل و مفعول



^۱ و الأصل في الفاعل أن يتصلا و الأصل في المفعول أن ينفصلا

۱۴: و قد يجاء بخلاف الأصل و قد يجي المفعول قبل الفعل^۱

و گاهی [کلام دارای فاعل و مفعول] به خلاف اصل آورده می شود و گاهی مفعول قبل از فعل می آید.

۱۵: و آخر المفعول إن لبس حذر أو أضم الفاعل غير منحصر^۲

و مؤخر کن مفعول را اگر از خطا و بدفهمی کلام پیش گیری شده باشد، یا اگر فاعل به صورت ضمیر غیر محصور [به انا و انما] باشد.

۱۶: و ما^۳ ب«إلا» أو ب«إنما» انحصر آخر^۴ و قد يسبق إن قصد ظهر^۵

و آنچه [از مفعول یا فاعل] به الا یا انما محصور واقع شود آن را مؤخر بیاور و گاهی محصور به الا و انما پیش می افتد اگر مقصود ظاهر شده باشد (قصد گوینده مشخص باشد).

۱۷: و شاع نحو «خاف ربه عمر^۶» و شد نحو «زان نوره الشجر^۷»^۸

و مانند این مثال شایع است: عمر از خدایش ترسید، و مانند این مثال خلاف قاعده (عود به متأخر لفظی و رتبی) است: درخت را شکوفه اش زینت بخشید.

^۱ و قد يُجاء بخلاف الأصل و قد يجي المفعول قبل الفعل

^۲ و آخر المفعول إن لبس حذر أو أضم الفاعل غير منحصر

^۳ مصداق مای موصوله مفعول یا فاعل است.

^۴ آخر فعل امر است که مفعول آن حذف شده است. آخره که به ما برمی گردد و ضمیر عائد جمله صله است.

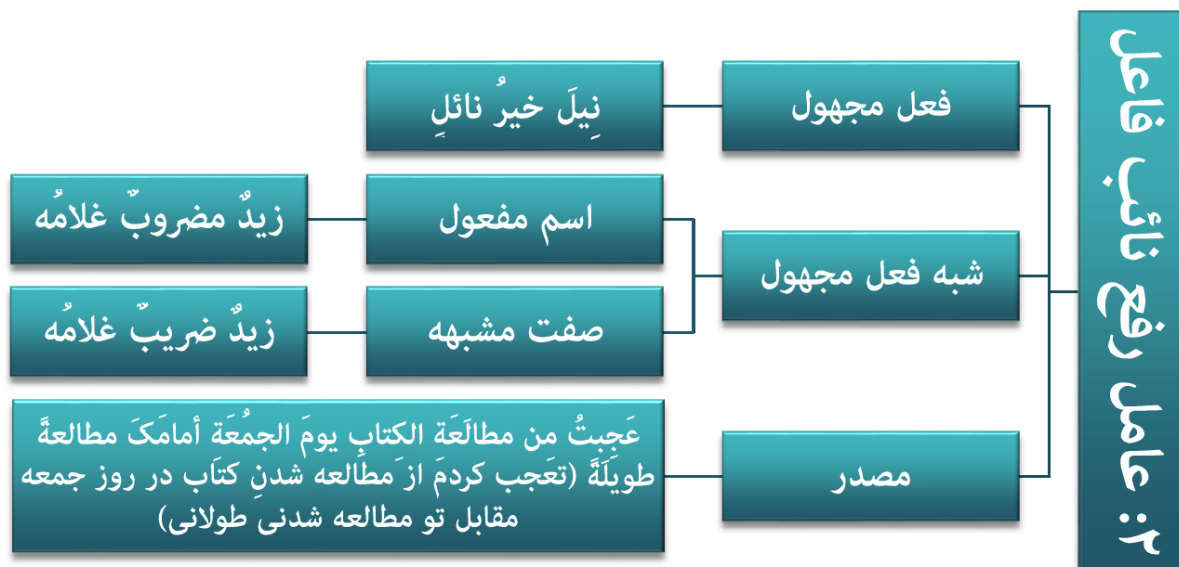
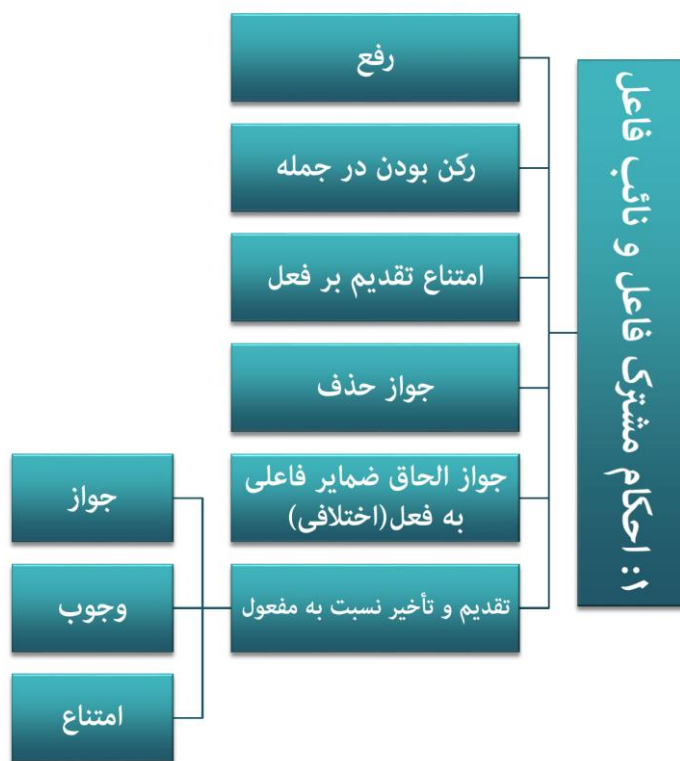
^۵ و ما بالآ أو بإنما انحصر آخر و قد يسبق إن قصد ظهر

^۶ شاید منظور عمر بن عبدالعزیز باشد که منع کتابت حدیث را لغو نمود.

^۷ نور الشجر: ازهارها. شکوفه درخت.

^۸ و شاع نحو خاف ربه عمر و شد نحو زان نوره الشجر

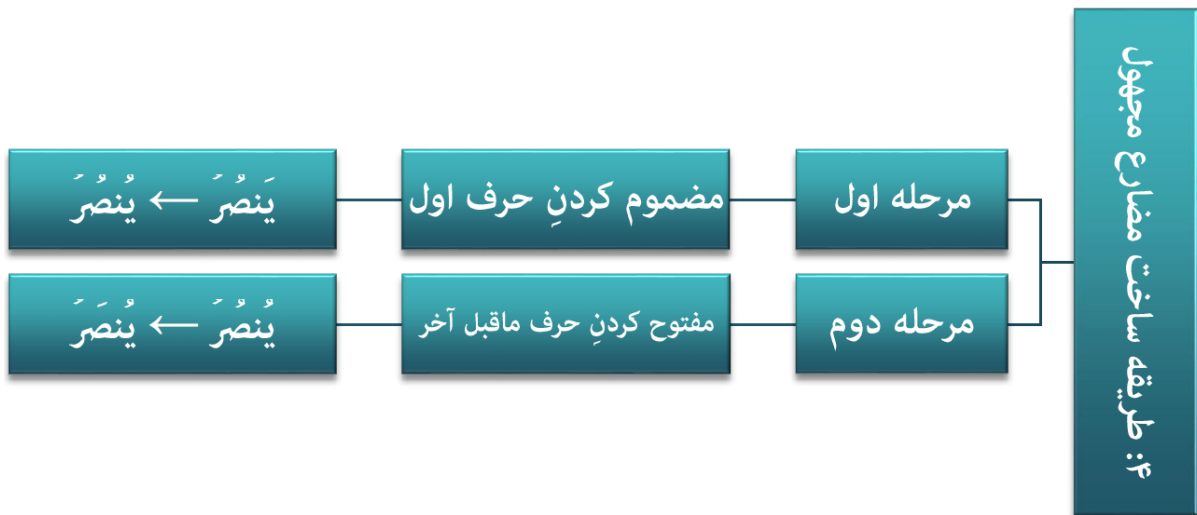
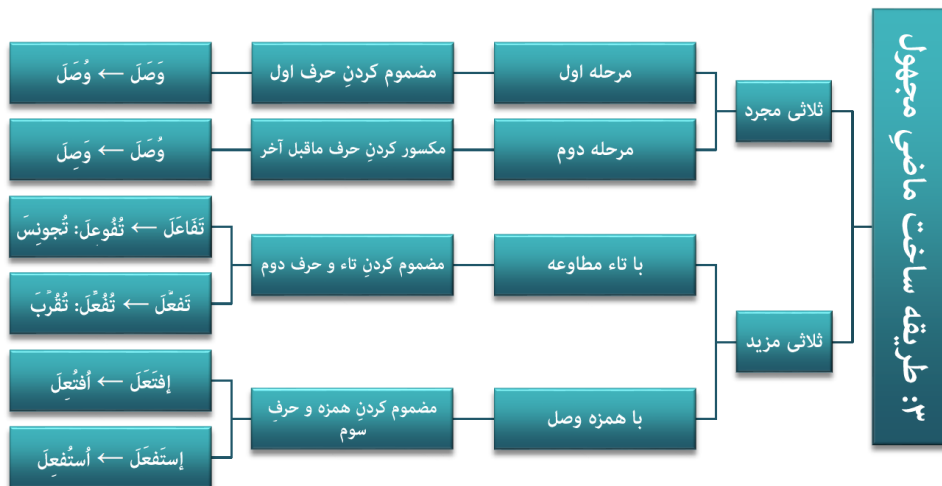
هذا باب النَّائب عن الفاعل إذا حذف



۱: ینوب مفعول به عن فاعل فیما له ک «نیل خیر نائل»^۲

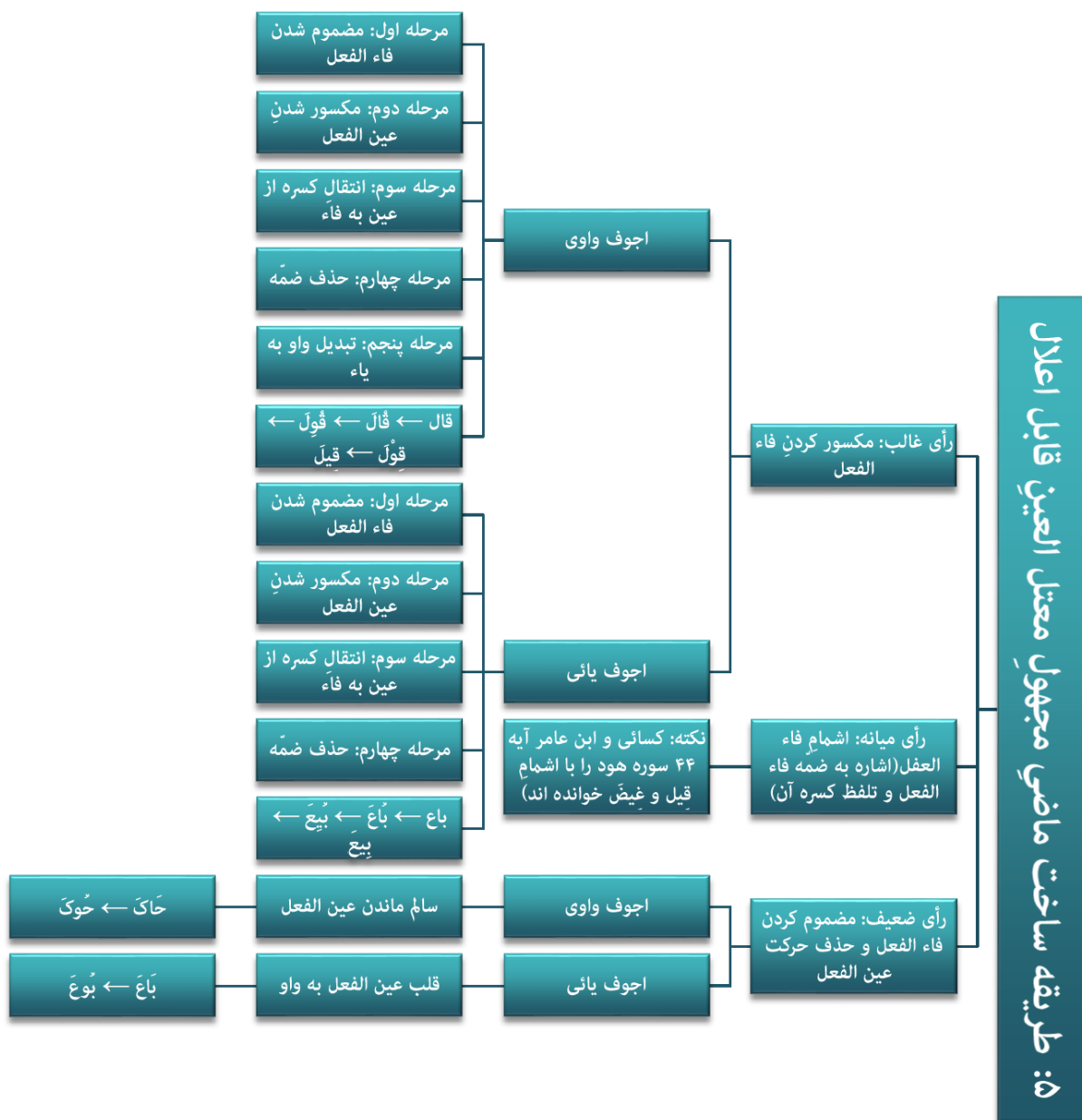
مفعول به جایگزین فاعل می شود در هر آنچه متعلق به آن است مانند: بهترین عطاکننده مورد عطا قرار گرفت.

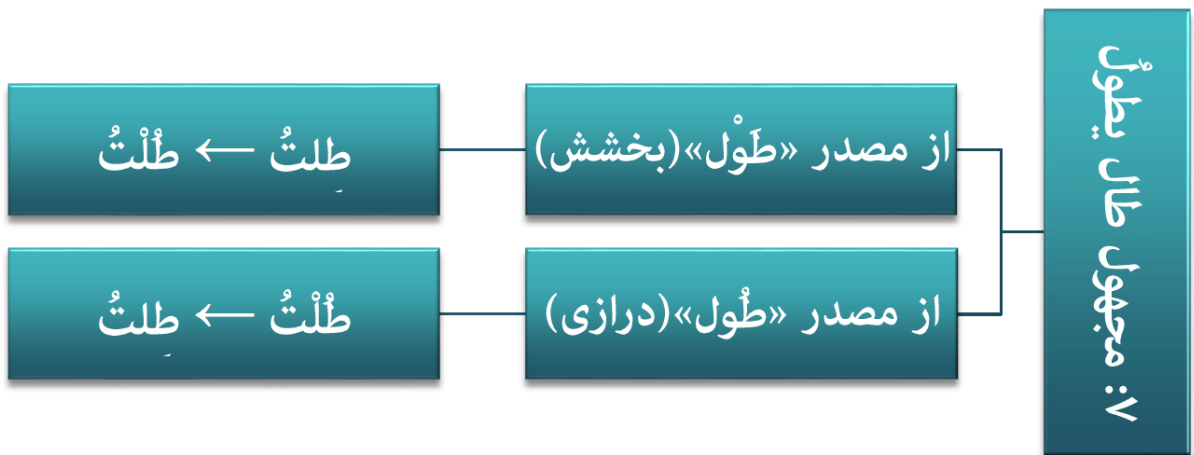
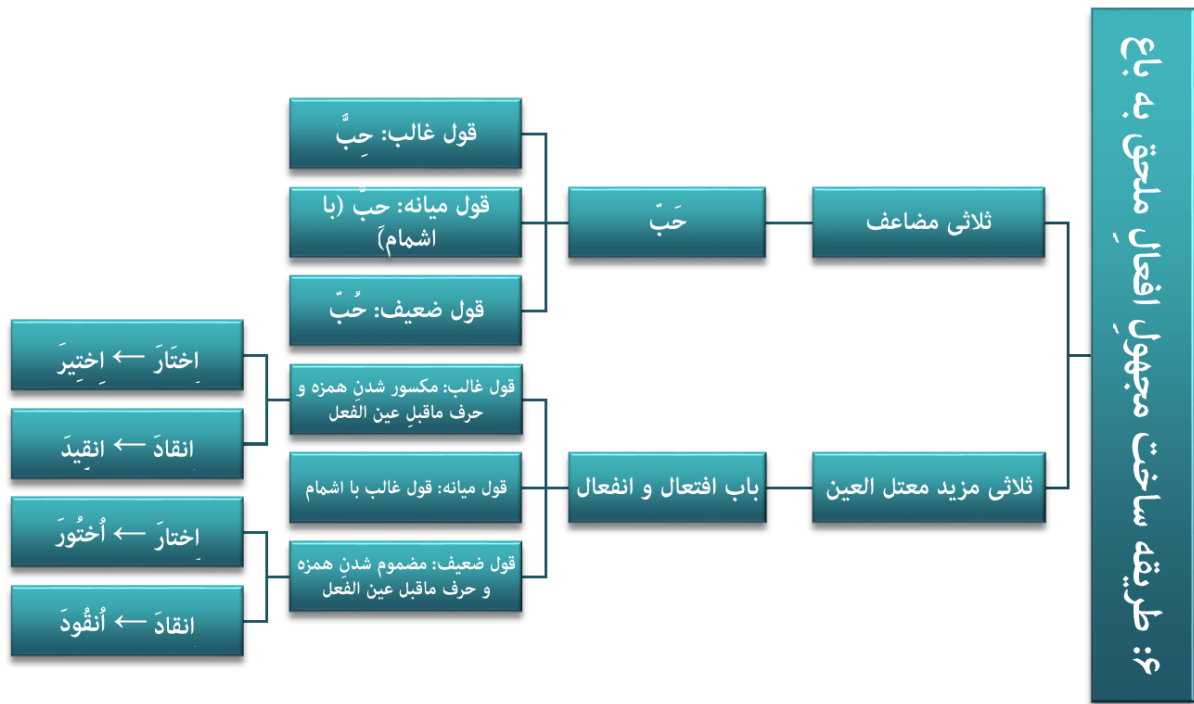
طریقه ساخت فعل مجهول (صرف)



^۱ نال -: بخشش و عطا کرد.

^۲ ینوب مفعول به عن فاعل





۲: فأول الفعل اضممن و المتصل^۱ بالآخر اكسر في مضي كوصل^۳

پس در [ساخت مجهول از فعل] ماضی حرف اول فعل را ضمه بده و متصل به آخر (حرف ماقبل آخر) را مکسور کن مانند وصل شد.

^۱ أول: مفعول به اضمم

^۲ متصل: مفعول اكسر

^۳ بالآخر اكسر في مضي كوصل

فأول الفعل اضممن و المتصل

۳: و اجعله من مضارع منفتحاً كـ«ينتحي» المقول^۱ فيه «ينتحي»^۲

و حرف متصل به آخر(ماقبل آخر) از فعل مضارع را [در ساخت فعل مجهول مضارع] مفتوح قرار بده مانند ينتحي(به یک سو رفت) که در مورد آن گفته میشود يُنتحَى «به یک سو برده شد».

۴: و الثاني^۳ التالی «تا»^۴ المطاوعة كالأول اجعله بلا منازعة^۵

و دومین حرفی که در پی «تا»ی مطاوعه می آید، مانند حرف نخست آن را [مضموم قرار] بده، بدون اینکه اختلافی در این قاعده باشد.

۵: و ثالث الذي بهمز الوصل كالأول اجعلنه كـ«استحلي»^۶

و حرف سوم فعلی که همزه وصل دارد(باب استفعال و افتعال) را مانند حرف اول [مضموم] قرار بده، مثل: استحلی

۶: و اكسر أو اشمم «فا» ثلاثيّ أعل عیناً^۷ و ضمّ^۸ «جا» كـ«بوع» فاحتمل^۹

فاء الفعل ماضی ثلاثی معتل العین را کسره بده یا اشمام(اشاره کردن با دستگاه تکلم به ضمه همراه با تلفظ کسره) کن و مضموم شدن فاء الفعل جاء مانند فاء الفعل بوع محتمل است(جایز است).

۷: و إن بشكل خيف لبس يجتنب و ما لـ«باع» قد يري لنحو «حب»^{۱۰}

و اگر در شکلی از شکل های یاد شده(مضموم و مکسور کردن فاء فعل معتل العین) بیم اشتباه باشد لازم است از آن پرهیز شود، و گاهی نیز آنچه برای باع بیان شد، برای مانند حبّ نیز دیده می شود.

۸: و ما لـ«فا» «باع» لما العين^{۱۱} تلي في «اختار» و «انقاد» و شبه^{۱۲} ينجلي^{۱۳}

و آنچه برای فاء الفعل باع ثابت است برای حرف پیش از عین الفعل در فعل اختار و انقاد و شبیه آنها نیز ظاهر می شود.

^۱ المقول فيه صفت ينتحي است و ال آن موصوله است به معنای الذي يُقال فيه يُنتحَى.

^۲ و اجعله من مضارع منفتحاً كينتحي المقول فيه يُنتحَى

^۳ الثاني اسم سابق عام برای فعل مشغول به ضمیر اجعله است(رجوع به باب اشتغال) و چون بعد از آن فعل طلبی آمده است مانند السارق و السارقة واجب الرفع است.

^۴ تا مفعول به تالی است و در اصل باید حرف تالی ثانی تاء مطاوعه گفته می شد نه حرف ثانی تالی، هر چند هر دو قابل قبول است، مانند این مثال در فارسی: حرف دوم ما بعد الف یا حرف ما بعد الف دوم

^۵ بلا منازعة فيه خير لای نفی جنس(فیه) محذوف است.

^۶ و الثاني التالی تا المطاوعة كالأول اجعله بلا منازعة

^۷ و الثالث الذي بهمز الوصل كالأول اجعلنه كاستحلي

^۸ عیناً: تمییزی که قبلاً به صورت نائب فاعل بوده است (اعلت عینهُ)

^۹ ضم مبتدا است و مصدر.

^{۱۰} و اكسر أو اشمم فا ثلاثيّ أعل عیناً و ضمّ جاء كيوع فاحتمل

^{۱۱} و إن بشكل خيف لبس يجتنب و ما لباع قد يري لنحو حب

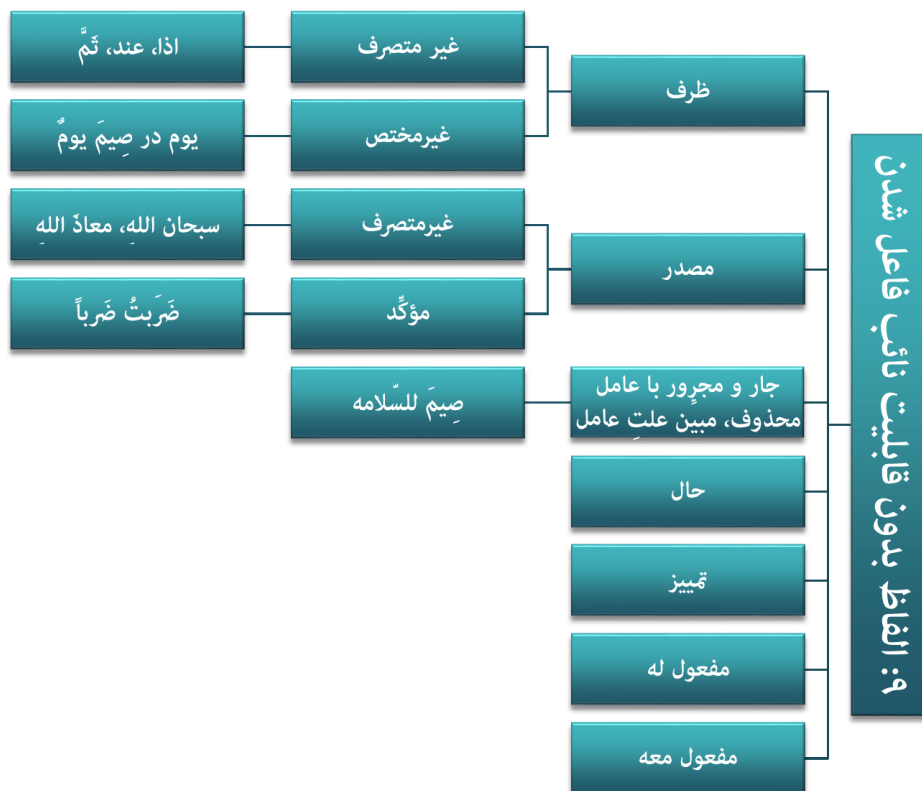
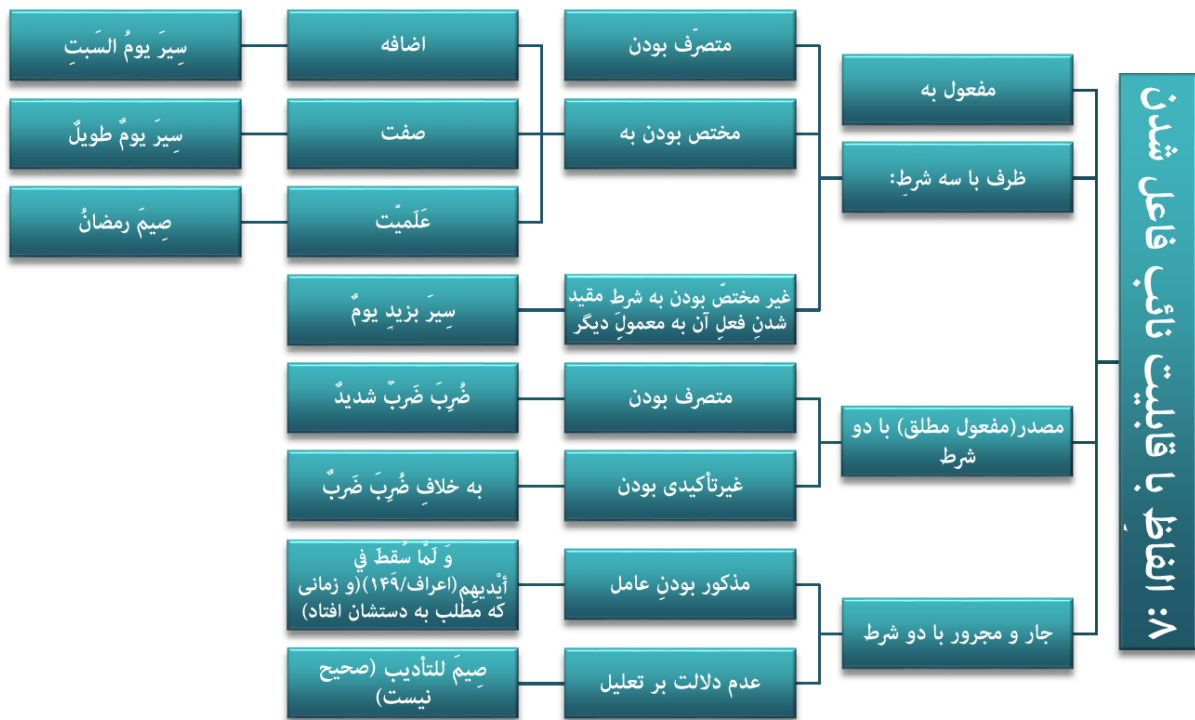
^{۱۲} العين مبتدای صله ما و تلی در اصل تلیه بوده که مضاف الیه آن که ضمیر عائد بوده، حذف شده است.

^{۱۳} شبه دارای تنوین عوض از هما دارد و اصل آن شبههما بوده است.

^{۱۴} و ما لفا باع لهما العين تلي في اختار و انقاد و شبه ينجلي



الفاظ با يا بدون قابليت نائب فاعل شدن



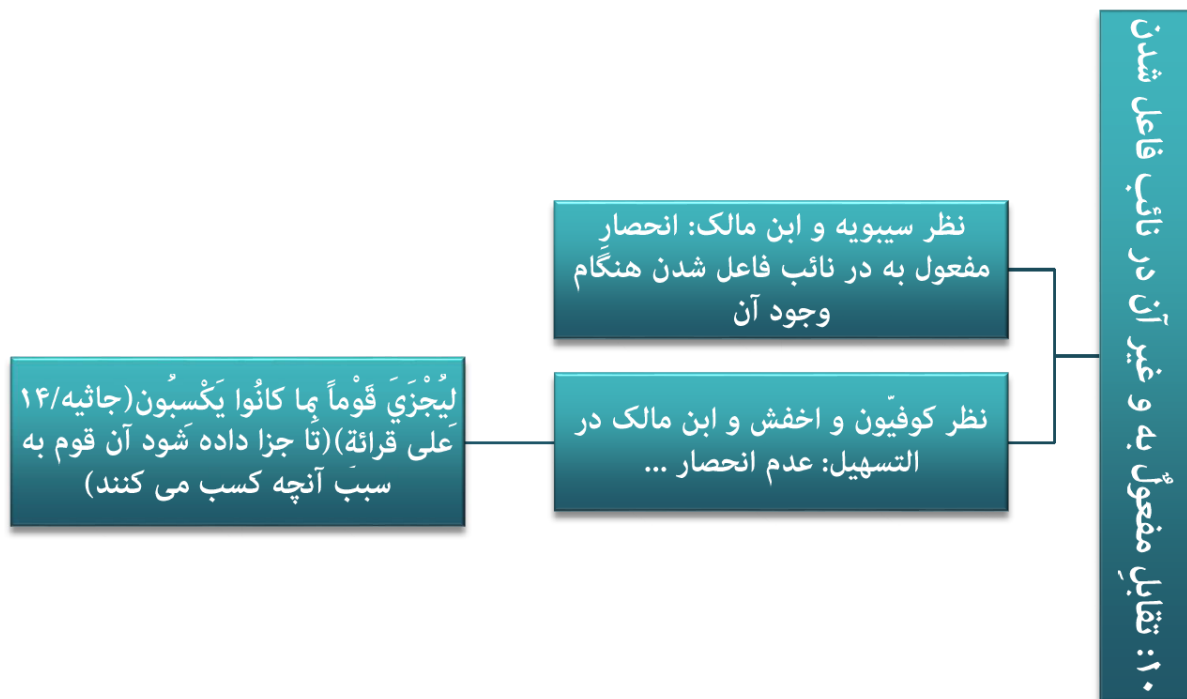
۹: و قابل من ظرف او من مصدر أو حرف جرّ بنیابة حری^۱

و دارنده شرایط اعمّ از ظرف و مصدر و جار و مجرور سزاوار نیابت از فاعل است.

۱۰: و لا ینوب بعض هدی، ان وجد فی اللفظ مفعول به، و قد یرد^۳

و اگر لفظ مفعول به در جمله وجود داشته باشد این سه (ظرف، مصدر و جار و مجرور) نائب فاعل قرار نمی گیرند و گاهی نیز قرار گرفتن این سه با وجود مفعول به وارد شده است.

تقابل مفعول به و غیر آن در نائب فاعل شدن

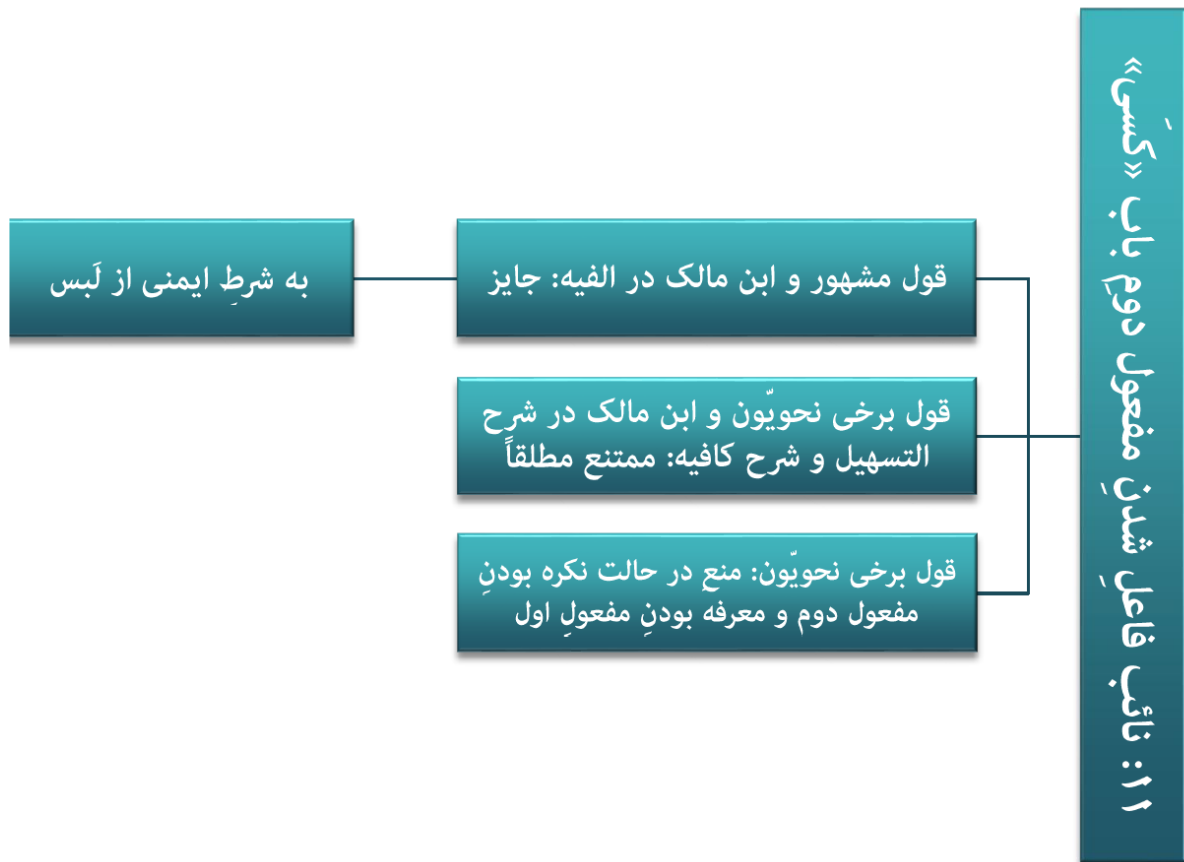


^۱ حری: جدیر: صلاحیت دارنده، شایسته.

^۲ و قابل من ظرف او من مصدر

^۳ و لا ینوب بعض هدی، ان وجد فی اللفظ مفعول به، و قد یرد

نیابت مفعول دوم باب «کسی» از فاعل



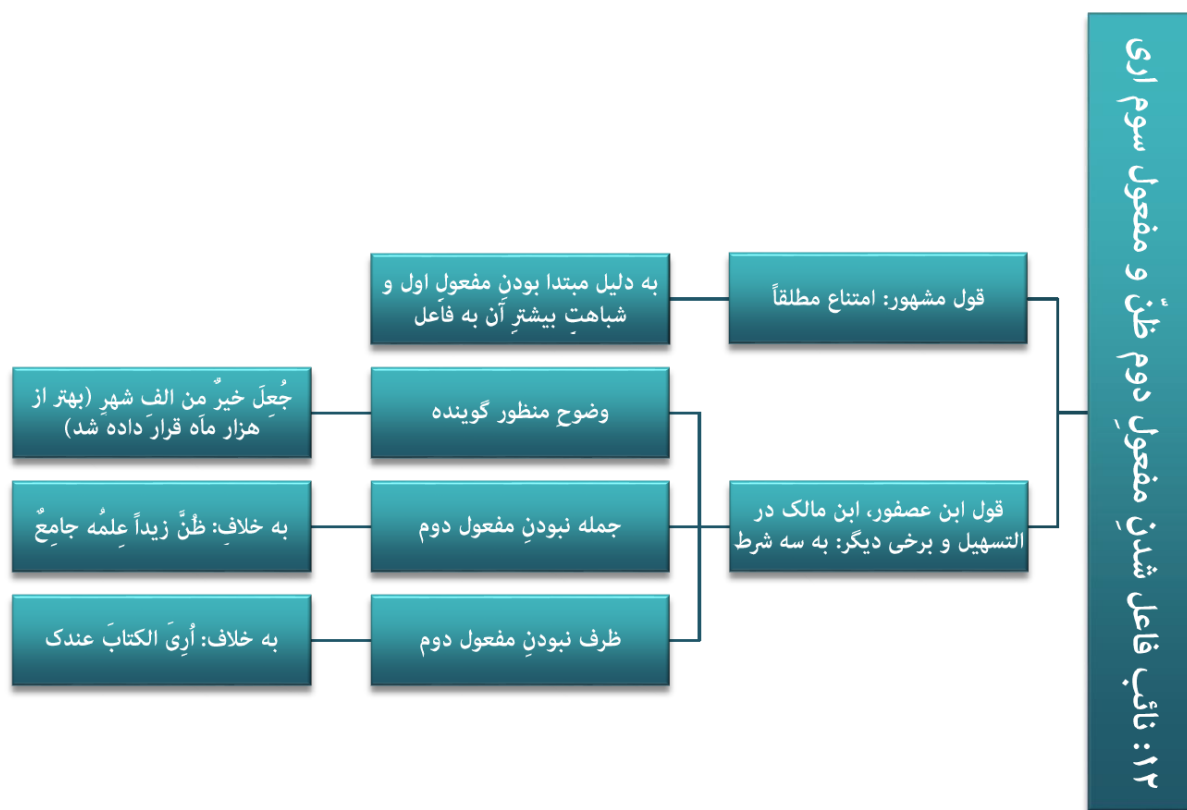
۱۱: و باتفاق قد ینوب الثان من باب «کسی» فیما التباسه أمن^۱

و به اتفاق نحوین گاهی مفعول دوم باب «کسی» در آن کلامی که از لبس ایمن است، نائب فاعل قرار می گیرد.

^۱ باب کسی فیما التباسه أمن

^۱ و باتفاق قد ینوب الثان من

نیابت مفعول دوم «ظن، أری» سه مفعولی



۱۲: في باب «ظن» و «أري» المنع اشتهر و لا أري منعا إذا القصد ظهر^۱

در باب ظن و اری منع [نائب فاعل شدن مفعول دوم] فراگیر شده است و منعی در این نیابت نمی بینم هنگامی که مقصود متکلم آشکار است.

۱۳: و ما سوي النائب مما علّقا بالرافع، النصب له محققا^۲

و آنچه غیر از نائب فاعل به فعل رفع دهنده متعلق است، اعراب نصب برای آن محقق است.

^۱ في بابِ ظنٍّ و أري، المنعُ اشتهر و لا أري منعا إذا القصدُ ظهرَ
^۲ و ما سوي النائبِ مما علّقا بالرافعِ النصبُ له محققا